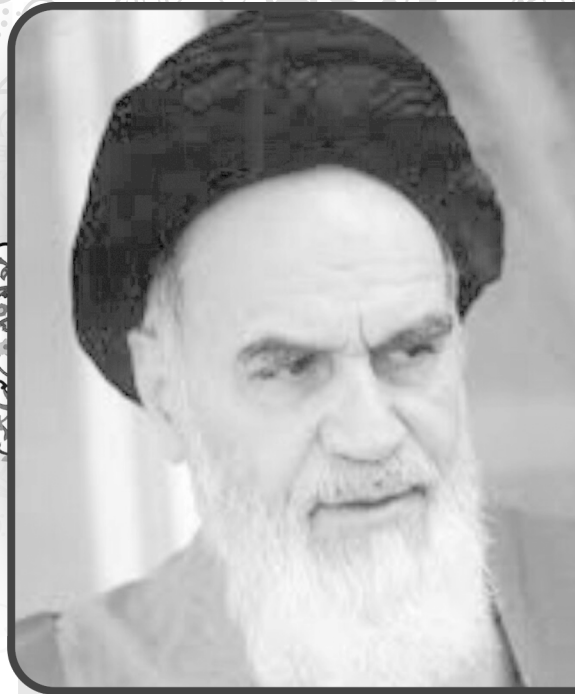


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



«در هر صورت این سوء ظن‌ها، و این جدا کردن [یک عده]، خودشان را از یک خیراتی، این موجب تأثر است که یک حوزه‌ای از یک خیراتی که هست، محروم بماند؛ حتی از فلسفه که یک امر عادی است، تا برسد به آن مسائل دیگر؛ و عمده این است که به مطلب یکدیگر نرسیده‌اند؛ چون نرسیده‌اند، این صحبت‌ها پیش آمده؛ اگر برسند به مطلب یکدیگر، نزاعی در کار نیست. نه او این آقایی [را] که تکفیرش می‌کند، باریش و عمامه، خدا می‌داند، و نه این آقا [او را]. اگر بدانند او چه می‌گوید، انکار نمی‌کند. این نمی‌داند او چه می‌گوید، انکار می‌کند. اگر بدانند که گرفتاری او این است که تعبیرات [نارساست، نمی‌گوید که این] تعبیرات کفری است.» (تفسیر سوره حمد، ص ۱۸۸)

عرفان و حکمت

دقراوّل

موسسه

۱. خواجہ نصیرالدین طوسی و عرفان
۲. عرفان مثبت و شاخصہ ہامی مکتب عرفانی نجف

بہ کوشش حاج شیخ محمد حسن و کیلی

سرشناسه	: وکیلی، محمدحسن، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: عرفان و حکمت/به کوشش محمدحسن وکیلی.
مشخصات نشر	: مشهد: موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۹۵ -
مشخصات ظاهری	: ج.
شابک	: ۷-۸۳-۶۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸: ۱.ج.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
مندرجات	: ج.۱: ۱. خواجه نصیرالدین طوسی و عرفان. ۲. عرفان مثبت و شاخصه‌های مکتب عرفانی نجف.
موضوع	: نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد، ۵۹۷-۶۷۲ق. -- نقد و تفسیر
موضوع	: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	: ۲۰th century Mysticism -- Early works to:
موضوع	: مکتب عرفانی نجف
موضوع	: * Najaf school of Sufi :
موضوع	: آداب طریقت -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	: ۲۰th century Customs of the order -- Early works to*
موضوع	: اخلاق عرفانی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	: ۲۰th century Mystical ethics -- Early works to*
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ و ۸۴/۸۵۴ BBR
رده بندی دیویی	: ۱/۹۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۲۷۹۱۲۳

مجموعه عرفان و حکمت

دفتر اول

- ❖ **مؤلف:** حاج شیخ محمد حسن وکیلی
- ❖ **ناشر:** انتشارات موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام
- ❖ **صفحه آرا:** حمزه خاراباب
- ❖ **چاپ اول:** تابستان ۱۳۹۵
- ❖ **شمارگان:** ۱۵۰۰ جلد
- ❖ **قیمت:** ۳۰۰۰ تومان
- ❖ **شابک:** ۷-۸۳-۶۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸
- ❖ **کلیه حقوق محفوظ می باشد.**

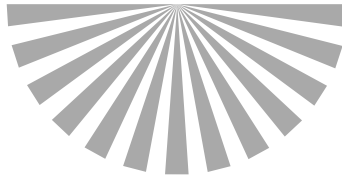


مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

مشهد مقدس/ بین چهارراه حجت و چهارراه مقدم طلاب/ خیابان کاشانی/ کاشانی ۲۵/ شماره: ۴۹۰/۴

تلفن: ۰۳-۳۲۲۸۵۸۰۰ (۰۵۱) فاکس: ۰۵-۳۲۲۸۵۸۰۵ (۰۵۱)

www.isin.ir ----- info@isin.ir



فهرست مطالب

۹ مقدمه
	قسمت اول : خواجه نصیرالدین طوسی قدس سرّه القدوسی
۱۳ مروری بر زندگانی خواجه نصیرالدین طوسی
۱۴ اساتید
۱۵ شاگردان
۱۵ آثار خواجه نصیر
۱۹ خواجه نصیرالدین طوسی و عرفان
۱۹ مقدمه
۲۰ اوصاف الأشراف
۲۰ متن اوصاف الأشراف
۲۰ «باب پنجم در ذکر حال هائی که اهل وصول را سانح شود»
۲۰ فصل چهارم (در توحید)
۲۱ فصل پنجم (در اتحاد)
۲۱ فصل ششم (در وحدت)
۲۲ باب ششم در فنا

۲۲	چند نکته:
۲۲	نکته اول: تاریخ کتابت اوصاف الأشراف
۲۴	نکته دوم: آیا خواجه به آنچه نگاشته معتقد بوده است؟
۲۵	نکته سوم: اعتقاد خواجه به وحدت وجود
۲۶	نکته چهارم: اعتقاد خواجه به بایزید و حلاج
۲۶	نامه‌های خواجه به صدر الدین قونوی
۲۷	نامه اول
۲۸	نامه دوم
۲۹	نکات این نامه‌ها
۳۴	آغاز و انجام
۳۵	فرمایش علامه حسن زاده آملی مدظله در شرح خطبه
۳۷	ارتباط خواجه و عطار نیشابوری
۴۲	کشف المراد
	قسمت دوم: عرفان مثبت و شاخصه های مکتب عرفانی نجف؛ عرفان مثبت و عرفان منفی
۴۷	مقدمه اول: ضرورت بحث
۴۸	مقدمه دوم: معانی عرفان
۴۸	مقدمه سوم: معنای عرفان مثبت
۴۹	مقدمه چهارم: تفاوت عرفان و تصوف
۴۹	عوامل انحراف در عرفان
۵۰	بیست شاخصه عرفان منفی
۵۱	الف) در ناحیه علم
۵۳	ب) در ناحیه عمل
۵۶	نکته ای در باب منابع عرفان مثبت:
۵۶	غفلت حوزه‌های علمیه از اهمیت عرفان
۵۷	راه حل چیست؟

۵۸	شاخصه‌های مکتب عرفانی نجف اشرف
۵۹	۱. هدف سلوک: لقاء الله و فناء ذاتی
۶۱	۲. شاهراه معرفه الله: معرفت نفس
۶۴	۳. راهکارهای حرکت به سوی لقاء الله
۶۴	الف: لزوم ولایت اهل بیت علیهم السلام
۶۷	ج: عشق و محبت
۶۸	د: ضرورت استاد
۶۹	هـ: همراهی مراقبه و فکر و ذکر
۷۰	و- رفق و مدارا
۷۱	۴. آثار و لوازم مکتب نجف
۷۱	الف: دفاع از حکمت متعالیه و عرفان محیی الدینی
۷۲	ب- علم و فقاہت
۷۴	ج. حضور در عرصه اجتماع
۷۴	د: نداشتن سلسله و آداب خاص
۷۶	نتیجه‌گیری

عزیزانِ حیات

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

و لعنة الله على اعدائهم اجمعين و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

«عرفان و حکمت» مجموعه ای از مقالات و نوشتجاتی است که در پایگاه اینترنتی «عرفان و حکمت در پرتو قرآن و عترت» منتشر شده است. موضوع تمام این مقالات مباحث معرفتی مرتبط با توحید و نبوت و امامت و معاد و فروعات آن می باشد که با استمداد از انوار تابناک قرآن و عترت و با استفاده از استدلال‌های عقلی و شهودهای عرفانی و کلمات بزرگان دین تدوین گشته است.

این مقالات در قالب سلسله دفتراهائی به تدریج منتشر می شود و غرض از آن نشر و ترویج معارف و ارائه تحقیقات انجام شده در دسترس اساتید و فضلاء معظم است تا مورد بررسی قرار گرفته و بر غناء بحث‌های علمی افزوده گردد.

دفتراهای دوره «عرفان و حکمت» گاه مجموعه ای از چند مقاله است و گاه رساله یا کتابی مستقل. سعی شده مقالات هر دفتر کوتاه و مختصر باشد و مقالات در هر شماره به شکل متنوع از موضوعات تاریخی، تفسیری، روائی، حکمی و عرفانی انتخاب گردد و در تدوین و صفحه بندی آن نیز از سبک مرسوم در مجلات استفاده شود تا زمینه مطالعه آن برای خوانندگان بیشتر فراهم آید.

معمولاً هر مقاله یکی از مباحث معرفتی را با ادله عقلی یا نقلی آن در برگرفته است و به تنهایی بحثی مستقل تلقی می شود. مقالات تاریخی نیز بیشتر به بررسی تاریخ مسائل حکمی و عرفانی در تاریخ علمای شیعه می پردازد و نوعاً مخاطب را از حقائق فراموش شده و زوایای پنهان تاریخ مطلع می سازد.

گرچه تاریخ اسلام و تشیع هیچ گاه به تنهایی نمی تواند حقانیت یک گزاره معرفتی را تثبیت یا رد نماید، ولی در حد خود تأملاتی را در اثبات و رد نظریات برمی انگیزد و حب و بغض ها را تعدیل نموده و انسان را برای قضاوتی صادقانه و واقع بینانه آماده می سازد.

دفتر اول این مجموعه مشتمل بر دو بخش است:

بخش اول در آغاز به گزارشی اجمالی از زندگانی احیاگر بزرگ مکتب تشیع مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره می پردازد و سپس گرایش های عرفانی مرحوم خواجه را شرح نموده و با شواهدی استوار، به وضوح نشان می دهد که وی از معتقدین سرسخت عرفان و توحید قرآنی (وحدت شخصیه وجود) بوده است.

بخش دوم پیرامون بررسی شاخصه های عرفان حقیقی و مثبت خصوصاً مکتب عرفانی نجف می باشد که کاملترین مکتب در مکاتب عرفانی است. با آشنائی با شاخصه های عرفان مثبت و خصوصاً مکتب نجف می توان مکاتب انحرافی عرفانهای کاذب را محک زد و نیز نقائص برخی از مکاتب عرفانی اسلامی را که نوعاً امروزه از آن با نام عرفان کاذب و تصوف باطل یاد می شود شناخت.

در آغاز این بخش یادداشتی برگرفته از سخنرانی های حضرت استاد آیه الله حاج شیخ علی رضائی طهرانی پیرامون تمایزات عرفان مثبت و عرفان منفی (با استیذان از محضرشان) درج شده که نکات ارزشمندی را در این باره در برگرفته است و سپس به طور مستقل به شاخصه های مکتب عرفانی نجف پرداخته شده است.

این بخش به نوعی نشان جهت گیری کلی سلسله مجلدات مجموعه عرفان و حکمت نیز هست و نشان می دهد که این مجموعه در راستای دفاع از چه عرفانی قدم برمی دارد و از این رو تناسب داشت که در مجلد اول این مجموعه گنجانده شود.

امید که نشر این مقالات گامی در زمینه سازی برای ظهور حضرت صاحب الامر و الزمان ارواحنا فداه و نشر معارف آن حضرت باشد. بلطفه و منّه

شیخ محمدحسن وکیلی

مشهد مقدس رضوی

علی شاهدا آلف التحیه و الثناء

رجب ۱۴۳۷

قسمت اول

خواجہ نصیر الدین طوسی قدس سرہ القدوسی

مروری بر زندگانی خواجه نصیرالدین طوسی^۱

نصیرالدین ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی در تاریخ جمادی الاولی سال ۵۹۷ یا ۵۹۸ هجری قمری در طوس یا جهرود ولادت یافته است. او به تحصیل دانش علاقه زیادی داشت و از دوران جوانی در علوم ریاضی و نجوم و حکمت سرآمد شد و از دانشمندان معروف زمان خود گردید. خواجه طوسی یکی از سرشناس‌ترین و بانفوذترین چهره‌های تاریخ اسلامی است.

خواجه نصیرالدین طوسی را دسته‌ای از دانشوران خاتم فلاسفه و گروهی او را عقل‌حادی‌عشر (یازدهم) نام نهاده‌اند. علامه حلی که یکی از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی می‌باشد درباره استادش چنین می‌نویسد:

«خواجه نصیرالدین طوسی افضل عصر در علوم عقلیه و نقلیه بود و در علوم حکمی و احکام شرعی بر مذهب امامیه مصنفات بسیار داشت. او در اخلاق اشرف کسانی است که ما آنها را درک کرده‌ایم. خدا ضریح او را نورانی کند. در خدمت او الهیات شفای ابن سینا و تذکره در هیئت را که از تألیفات خود اوست قرائت کردم. پس او را اجل محتوم دریافت؛ خدای روح او را مقدس کند.»

ادبیات عرب و برخی از علوم دینی و علوم عملی را زیر نظر پدرش و منطق و حکمت را نزد دایی خود نورالدین محمد بن علی آموخت. تحصیلاتش را در نیشابور به اتمام رسانید و در آنجا به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. در نیشابور علوم عقلی را در نزد فریدالدین داماد تکمیل نمود و طب را در نزد قطب‌الدین مصری و فقه شیعی را در نزد معین‌الدین سالم بن بدران آموخت.

حمله مغول به خراسان در حدود سال ۶۱۹ آغاز شد و خواجه نصیرالدین زمانی پس از سال ۶۲۴ به یکی از قلعه‌های ناصرالدین محتشم فرمانروای اسماعیلی (به اختیار خود یا به اجبار اسماعیلیه) رفت. او در این دوره برخی از آثار مهم اخلاقی، منطقی، فلسفی و ریاضی خود از جمله «اخلاق ناصری» را به رشته تحریر درآورد. وقتی که هولاکو در سال ۶۵۴ به فرمانروایی اسماعیلیان پایان داد خواجه طوسی را در خدمت خود نگاه داشت

۱. این یادداشت به قلم برخی از محققین پایگاه عرفان و حکمت و بر اساس زندگینامه‌های منتشر شده از مرحوم خواجه همچون کتاب **احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی** تألیف مرحوم مدرس رضوی و **سرگذشت و عقائد خواجه نصیرالدین طوسی** تألیف محمد مدرس زنجانی تنظیم شده است؛ خواننده محترم برای ملاحظه منابع اصلی به کتاب‌های مذکور مراجعه نماید.

و خواجه در فتح بغداد با او همراه بود.

هلاکو پس از چندی به او اجازه داد که رصدخانه بزرگی در مراغه احداث کند. در نزدیکی رصدخانه کتابخانه بزرگی ساخته شده بود که به نقلی در حدود چهارصد هزار جلد کتب نفیس جهت استفاده دانشمندان و فضلا قرار داده بود که از بغداد و شام و موصل و خراسان بدست آورده بودند. در جوار رصدخانه یک سرای عالی برای خواجه و جماعت منجمین و مدرسه علمیه‌ای جهت استفاده طلاب ساخته بودند.

ساخت رصدخانه در ۶۵۷ آغاز شد و زیچ ایلخانی پس از زحمت‌های فراوان در ۶۷۲ استخراج گشت. خواجه تا آخرین دقیق عمر خود علی‌رغم فراز و نشیب‌های مختلف اجازه نداد که خللی در کار رصدخانه رخ دهد و کوشش بسیار نمود که کتابخانه از بین نرود.

خواجه طوسی در این مدت سفرهای متعددی به بغداد و حله و خراسان و قهستان نمود و آخرین سفر وی در سال ۶۷۲ بود که با جمعی از شاگردان خود به بغداد رفت و در این سفر مریض شد و در تاریخ ۱۷ یا ۱۸ ذی‌الحجه سال ۶۷۲ هجری قمری در بغداد دارفانی را وداع گفت و در پائین پای امامین کاظمین علیهما السلام دفن شده و طبق وصیتش بر قبرش نوشتند: ﴿وَكَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ﴾.

نصیر الدین طوسی ستاره درخشانی بود که در افق تاریک مغول درخشید و در هر شهری که پاگذارد آنجا را به نور حکمت و دانش و اخلاق روشن ساخت و در آن دوره تاریک وجود چنین دانشمندی مایه اعجاب و اعجاز بود.

اساتید

برخی از اساتیدی که خواجه نصیر الدین از محضرشان بهره مند گردیده است عبارتند از:

۱. نور الدین علی بن محمد شیعی (دایی بزرگوارش).
۲. محمد حاسب (از ریاضی دانان معروف آن زمان).
۳. عبدالله بن حمزه (دایی پدرش)؛ وی آخرین استادی بود که خواجه در طوس پیش او تلمذ نمود.
۴. امام سراج الدین؛ درس فقه استدلالی و حدیث و رجال را در محضر او کسب نمود.

۵. فرید الدین داماد نیشابوری دانشمند بزرگ آن عصر که خواجه در حضور این استاد اشارات ابن سینا را آموخت و فلسفه را تکمیل کرد.
۶. قطب الدین مصری؛ خواجه کتاب قانون ابن سینا را از او فرا گرفته است.
۷. ابو السادات اسعد بن عبد القادر.
۸. معین الدین سالم؛ از بزرگان فقهای امامیه در آن عصر.
۹. کمال الدین موصلی؛ از محضر او نجوم و ریاضی را آموخت.
۱۰. و در نهایت از محضر عارف نامور شیخ عطار نیشابوری نیز بهره مند گردید.

شاگردان

شاگردان بسیاری از محضر خواجه کسب علم نموده‌اند که از معروف‌ترین آنان می‌توان: علامه حلی، قطب الدین شیرازی و ابن فوطی را نام برد.

آثار خواجه نصیر

خواجه در بیشتر دانش‌های متداول روزگار خویش به ویژه فقه و حکمت و کلام و منطق و ریاضیات و نجوم و اخلاق و برخی دیگر مهارت شایان داشت و در اغلب این رشته‌ها تألیفات ارزنده نفیس دارد.

فهرست آثار مهم خواجه در «فوات الوفيات» ابن شاکر کتبی (در گذشته ۷۶۲ ه. ق.) و روضات الجنات خوانساری و دیگر کتب آمده است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. **تجريد الاعتقاد**، در علم کلام؛ این کتاب در این موضوع از کتابهای دقیق و استوار است و مورد عنایت بسیاری از دانشمندان بوده و بر آن شرح یا تعلیقه زده‌اند. مهم‌ترین شرح‌های این کتاب از آن علامه حلی، حکیم قوشچی و ملا عبدالرزاق لاهیجی است.

۲. **شرح اشارات ابن سینا** در فلسفه؛ خواجه در این کتاب بسیاری از اشکالات فخر رازی را بر شیخ‌الرئیس جواب گفته ولیکن به هیچ روی از طریق ادب بیرون نرفته و از او به عنوان شارح فاضل یاد کرده است.

این کتاب مهم‌ترین کتابی است که خواجه نصیر در قلاع اسماعیلیه تألیف کرده است. ایشان در پایان این اثر گرانسنگ می‌نویسند:

«بیشتر این کتاب را در حال سختی نوشتم که سخت‌تر از آن ممکن نباشد و اغلب آن را در روزگاری پریشانی فکر نگاهشتم چنان‌که پریشان‌تر از آن پیدا نشود، بلکه در روزگاری که هر جزء آن ظرفی برای غصه و عذاب دردناک و ندامت و حسرت بود، زمانی نگذشت که دیدگانم اشک نریزد و دلم پریشان نباشد و زمانی برنیامد که دردهایم افزون نگردد و غمهایم دو چندان نشود و شاعر فارسی چه نیکو گفته است:

بگردا گرد خود چندانکه بینم بلا انگستری و من نگینم!...»^۱

۳. **التذكرة في علم الهيئة؛** کتاب مختصری است که جامع مسائل این فن و شامل چهار باب است، این کتاب مایه اعجاب دانشمندان گشته و بر آن شده‌اند که آن را شرح کنند و تعلیقه زنند. برخی از شروح این کتاب عبارتند از:

(۱) شرح نظام‌الدین نیشابوری معروف به نظام اعرج (م_ ۷۶۸)، به نام توضیح‌التذکره.
 (۲) شرح سیدالشریف علی بن محمدالجرجانی (م_ ۸۱۶ ه. ق.)
 (۳) شرح شمس‌الدین محمدبن احمد خفری (م_ ۹۵۷) که در سال ۹۳۲ پایان یافته است.

۴. **بیست باب،** در فن اسطرلاب و بر آن چند شرح نوشته‌اند از جمله:

(۱) شرح نظام‌الدین بن حبیب‌الله الحسینی، که آن را به زبان فارسی در سال ۸۷۳ هجری به پایان آورد.
 (۲) شرح شیخ عبدالعلی بن محمد بن حسن البیرجندی (م_ ۹۳۴) که آن را به سال ۸۹۳ تألیف کرد.

۵. **تحریر اقلیدس،** در اصول هندسه و حساب، خواجه از تألیف این کتاب در ۲۲ شعبان سال ۶۴۶ فراغ یافت. این کتاب، از کتاب‌های بسیار پرارج خواجه است.

۶. **تحریر اکرمانالوس**

۷. **تحریر المجسطی،** اصل کتاب از آن بطلمیوس است که به هیئت و علم فلک و حرکات نجوم پرداخته و خواجه این کتاب را برای حسام‌الدین حسن بن محمد سیواسی تحریر کرده است و در ۵ شوال سال ۶۴۴ هجری تمام کرده است. این کتاب را هم گروهی از دانشمندان شرح کرده‌اند از جمله شمس‌الدین محمد سمرقندی و نظام‌الدین اعرج

۱. شرح‌الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات، ج ۳، ص ۴۲۱

نیشابوری را می‌توان نام برد.

۸. **زیج ایلخانی**، فارسی است و این همان زیجی است که حاصل رصد مراغه را که به دستور هولاکو بنا شده بود و پیش از این درباره آن صحبت کردیم در آن آورده است. خواجه در مقدمه این کتاب گوید:

«... هولاکو خان همدان را قهر کرد و بغداد بگرفت و خلیفه را برداشت، تا حدود مصر بگرفت و کسانی که یاغی بودند نیست کرد و هنرمندان را در همه انواع بناوخت و بفرمود تا هنرهای خویش و رسم‌های نیکو نهادند و من بنده نصیر را که از طوسم و به ولایت همدان افتاده بودم، از آنجا بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود و حکما را که فن رصد می‌دانستند چون: مؤیدالدین العرضی که به دمشق بود و فخرالدین مراغی که به موصل بود و فخر خلاصی که به تفلیس بود و نجم‌الدین دبیران که به قزوین بود، بفرمود تا از آن ولایت‌ها بطلبند و زمین مراغه رصد را اختیار کردند و بفرمود تا کتاب‌ها از بغداد و شام و موصل و خراسان بیاورند، تقریر چنان کرد که منگوی از میان برخاست و بعد از آن رصد ستارگان تمام شد...».

۹. **اخلاق ناصری**، این کتاب ترجمه‌ای از **طهارة الأعراف** مسکویه است همراه با اضافاتی از جانب خود خواجه؛ وی این کتاب را به درخواست امیر قهستان، ناصرالدین عبدالرحیم محتشم تألیف کرد، و از باب تقیه در مقدمه و خاتمه مدح بلیغی از وی نمود. لیکن پس از آنکه محتشم گرفتار خان مغول گشت و خواجه از دست اسماعیلیان نجات یافت، آن مقدمه را بدل نموده و برای آن مقدمه‌ای دیگر پرداخت و در آن به صراحت توضیح داد که آنچه در مدح اسماعیلیان گفته است برای حفظ سلامتی و عرض بوده است نه از سر اعتقاد.

۱۰. **اوصاف الاشراف**، رساله کوچکی است از خواجه در سیر و سلوک که پس از اخلاق ناصری تألیف کرده است. خواجه این کتاب را به خواهش شمس‌الدین محمد جوینی وزیر نگاشته و آن را بر شش باب نهاده است.

۱۱. **الادب الوجیز للولد الصغیر**، اصل این کتاب از عبدالله بن المقفع (مترجم کلبه و دمنه) است و خواجه این رساله را به دستور ناصرالدین محتشم به فارسی درآورده است. خواجه این رساله را به آیات و اشعار عربی و فارسی مزین ساخته است و آن را با

زوایدی آزادانه در قالب فارسی ریخته است.

۱۲. **جواهر الفرایض**، که برخی آن را الفرایض النصیریة علی مذهب اهل البیت خوانده‌اند، رساله مختصر و جامعی است در اصول علم فرایض و مواریث و گویا این تنها کتابی است که از خواجه در فقه باقی مانده است. در این کتاب خواجه از کتاب تحریر استاد خویش معین‌الدین سالم بن بدران مصری نقل می‌کند. بر این کتاب نیز شروح متعددی نگاشته شده است.

۱۳. **اساس الاقتباس**، این کتاب در فن منطق است و گویا پس از منطق شفای ابن سینا بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کتابی است که در این علم تألیف شده است. این کتاب را خواجه به سال ۶۴۲ تألیف کرده و آقای مدرس رضوی آن را در سال ۱۳۲۶ تصحیح نمود و چاپ کرده است.

گفتنی است که برخی، تعداد آثار خواجه را از کتاب و رساله به ۱۶۸ عدد رسانده‌اند.

خواجه نصیرالدین طوسی و عرفان^۱

حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمدحسن وکیلی

مقدمه

چنانکه همواره گفته‌ایم چهره‌های درخشان جهان تشیع در قرون هفتم تا یازدهم همگی یا رسماً عارف و صوفی بوده‌اند و یا هیچ مخالفتی با جریان‌های تصوف شیعی نمی‌کرده‌اند. یکی از این چهره‌ها عالم بزرگ شیعه مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره القدوسی است.

خواجه طوسی در میان عالمان شیعی جایگاهی مخصوص داشته است و تا چند قرن بزرگان شیعه از وی با تعبیر «افضل المتأخرین» یا «افضل المتقدمین و المتأخرین» یاد می‌کردند. علامه حلّی که مدتی شاگردی خواجه را در جوانی نموده است چنین می‌فرماید که وی نه فقط در علوم عقلی، بلکه در علوم نقلی نیز سرآمد اهل عصر خود بود. عبارت علامه چنین است:

كان هذا الشيخ أفضل أهل عصره في العلوم العقلية و النقلية، و له مصنفات كثيرة في العلوم الحكمية و الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، و كان أشرف من شاهدناه في الأخلاق نور الله مضجعه^۲

با اینکه مرحوم علامه خواجه را در علوم نقلی نیز افضل اهل عصر خود و صاحب تألیفات در احکام شرعی می‌داند، ولی متأسفانه از کتب نقلی و فقهی خواجه چیزی در میان ما مشهور نیست و لذا برخی همچون صاحب **اهل الأمل** پنداشته‌اند وی فقط در عقلیات متخصص بوده است.^۳

خواجه طوسی با نوشتن کتاب **تجرید الاعتقاد** مهمترین اثر کلامی شیعی را رقم زد که تا مدت‌ها مدار درس و بحث در حوزه‌های علمیه شیعه و سنی بود و با درایت و تدبیر خود در امر وزارت زمینه‌های رواج تشیع را به خوبی فراهم کرد.

از این رو گرایش‌های فکری خواجه نصیرالدین تأثیر فراوانی بر دوره‌های بعدی گذاشت

۱. این مقاله سابقاً در مجله مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام به طبع رسیده و اکنون با اضافات زیادی در این مجموعه آورده می‌شود.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۶۲

۳. رک: **اهل الأمل**، ج ۲، ص ۲۹۹.

و اعتقاد وی به عرفان - در کنار سید ابن طاووس و کمال الدین میثم بحرانی - سبب شد که پس از قرن هفتم عرفان در میان عالمان شیعی رواجی چشمگیر بیابد.

گرایش‌های عرفانی خواجه در میان ارباب تراجم معروف است و او را رسماً صوفی می‌شمارند^۱ این گرایش‌ها را می‌توان از طرق آثار برجای مانده از وی و گزارش‌های تاریخ بررسی کرد.

اوصاف الأشراف

مهمترین اثر خواجه در باب عرفان کتاب **اوصاف الأشراف** وی است که از بهترین آثار وی نیز می‌باشد. منظور از «اشراف» اهل سیر و سلوک می‌باشد و خواجه در این کتاب به بیان مقامات اهل سلوک پرداخته است. برخی از فزاینده‌های کتاب مطالبی است که ممکن است از علمای ظاهر نیز صادر شود ولی قسمت‌های پایانی این رساله فقط با مذاق عارفان محقق سازگار است و نشان از اعتقاد وی به عرفان و وحدت وجود دارد. ما ابتدا عبارات وی را در این باب به تفصیل ذکر می‌نمائیم و سپس به تذکر نکاتی پیرامون کتاب و این عبارات می‌پردازیم.

متن اوصاف الأشراف

«باب پنجم در ذکر حال‌هائی که اهل وصول را سانح شود.»

فصل چهارم (در توحید)

قال الله تعالی سبحانه: ﴿و لا تجعل مع الله إلهاً آخر﴾

توحید یکی گفتن و یکی کردن باشد؛ و توحید به معنی اول شرط باشد در ایمان که مبدء معرفت بود به معنی تصدیق با آنکه خدای تعالی یکی است «اتّما الله اله واحد». و به معنی دوّم کمال معرفت باشد که بعد از ایمان حاصل شود، و آن چنان بود که هرگاه که موقن را یقین شود که در وجود جز باری تعالی و فیض او نیست، و فیض او را هم وجود به انفراد نیست، پس نظر از کثرت بریده کند و همه یکی داند و یکی بیند، پس همه را با

۱. رک: تعلیقة امل الآمل، ص ۲۹۴؛ و الخواجه نصیر الدین الطوسی؛ حیات و آثاره، ص ۷۶ و ۷۷. قابل توجه است که پیش از قرن دوازدهم در بسیاری از متون تاریخی از عرفان اسلامی به تصوف تعبیر می‌شده است و عارفان راستین را صوفی می‌خوانده‌اند. ما نیز در این بحث تاریخی گاهی از این اصطلاح استفاده می‌کنیم. باید دانست که این تصوف هیچ ارتباطی با عرفانهای کاذب و تصوفهای باطل برخی از فرق منحرف در چند قرن اخیر ندارد و نباید موجب سوء تفاهم گردد.

یکی کرده باشد در سرّ خود از مرتبهٔ «وحده لا شریک له فی الإلهیّه» بدان مرتبه رسیده که «وحده لا شریک له فی الوجود».

و در این مرتبه ما سوی الله حجاب او شود، و نظر به غیر الله شریک مطلق شمرد و به زبان حال بگوید: «آتی و جهّت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین»

فصل پنجم (در اتحاد)

قال الله تعالى سبحانه: ﴿ لا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو ﴾

توحید یکی کردن است و اتّحاد یکی شدن. آنجا ﴿ ولا تجعل مع الله الها آخر ﴾ و اینجا ﴿ لا تدع مع الله الها آخر ﴾ چه در توحید شائبهٔ تکلفی هست که در اتّحاد نیست. پس هر گاه که یگانگی مطلق شود و در ضمیر راسخ شود تا به وجهی به دوئی التفات ننماید به اتّحاد رسیده باشد.

و اتّحاد نه آن است که جماعتی قاصر نظران توهم کنند که مراد از اتّحاد یکی شدن بنده با خدای تعالی باشد، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. بل آن است که همه او را ببینند بی تکلف آنکه گوید هر چه جز او است از او است پس همه یکی است، بل چنانکه به نور تجلّی او تعالی شأنه بینا شود غیر او را نبیند، بیننده و دیده و بینش نباشد و همه یکی شود.

و دعای منصور حسین حلاج که گفته است:

بینی و بینک ایّتی نیاز عنی فارفع بفضلک انّی من البین

مستجاب شد و انّیت او از میان برخاست تا توانست گفت: «أنا من أهوی و من أهوی أنا»

و در این مقام معلوم شود که آن کس که گفت: «انا الحق» و آنکس که گفت: «سبحانی ما اعظم شأنی» نه دعوی الاهیّت کرده‌اند، بل دعوی نفی انّیت خود و اثبات انّیت غیر خود کرده‌اند و هو المطلوب.

فصل ششم (در وحدت)

قال الله سبحانه: ﴿ لمن الملك الیوم لله الواحد القهار ﴾

وحدت یگانگی است، و این بالای اتّحاد است، چه از اتّحاد که به معنی یکی شدن

است بوی کثرت آید، و در وحدت آن شائبه نباشد، و آنجا سکون و حرکت، و فکر و ذکر، و سیر و سلوک، و طلب و طالب و مطلوب، و نقصان و کمال همه منعدم بشود که: «إذا بلغ الکلام إلى الله فامسکوا».

باب ششم در فنا

قال الله تعالى: ﴿کل شیء هالک الا وجهه﴾

در وحدت، سالک و سلوک، و سیر و مقصد، و طلب و طالب و مطلوب نباشد، کلّ شیء هالک الا وجهه، و اثبات این سخن و بیان هم نباشد و نفی این سخن و بیان هم نباشد. و اثبات و نفی متقابلانند و دوئی مبدء کثرت است؛ آنجا نفی و اثبات نباشد، و نفی نفی و اثبات اثبات هم نباشد، و نفی اثبات و اثبات نفی هم نباشد.

و این را «فنا» خوانند، که معاد خلق با فنا باشد و همچنانکه مبدء ایشان از عدم بود:

﴿کما بدء کم تعودون﴾

و معنی فنا را حدّی با کثرت است: ﴿کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام﴾، فنا به این معنی هم نباشد، هر چه در نطق آید و هر چه در وهم آید و هر چه عقل بدان رسد جمله منتفی گردد.

﴿الیه یرجع الأمر کله﴾. این است آنچه در این مختصر خواستیم که ایراد کنیم، و اینجا سخن منقطع است.

و السلام علی من اتبع الهدی، سبحان ربک رب العزه عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سیدنا محمد و آله الطاهرین الطّیبین الذّین هم نقلوا من أصلاب الطاهرین الی ارحام المطهرات و الذّین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً.^۱

چند نکته:

نکته اول: تاریخ کتابت اوصاف الأشراف

کتاب اوصاف الأشراف را خواجه به تقاضای شمس الدین محمد جوینی (م. ۶۸۳) وزیر هلاکو (م. ۶۶۳) و سپس اباقاخان (م. ۶۸۰) و سپس تکودار (معروف به سلطان

۱. اوصاف الأشراف، ص ۹۳-۱۰۲، طبع وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۹، تصحیح و تحقیق مهدی شمس الدین، طبع سّوم

احمد) نگاشته است.^۱

اوصاف الاشراف به قرینه مقدمه آن پس از اخلاق ناصری نوشته شده و اخلاق ناصری در قلاع اسماعیلیه در حدود ۶۳۳ تمام شده است.^۲ از سوئی خواجه در ۶۵۴ از قلاع اسماعیلیه نجات یافت و وزارت شمس الدین جوینی در ۶۶۱ آغاز شده است^۳ و خواجه در مقدمه از وی با تعبیر « ملک الوزراء فی العالمین، صاحب دیوان الممالک، مفخر الاشراف و الاعیان، مظهر العدل و الاحسان، افضل و اکمل جهان، ملجأ و مرجع ایران» نام می برد که نشان آنست که کتاب در دوره وزارت وی تألیف شده است. لذا تألیف کتاب مسلماً پس از ۶۶۱ خواهد بود.

«و جناب افضل المتأخرین و اکمل المتقدمین، خواجه نصیر طوسی، قدس الله سره القدوسی، فرماید: «عارف چون از خود منقطع شد و به حق متصل شد، می بیند تمام قدرت‌ها را مستغرق در قدرت حق، و همه علوم را مستغرق در علم حق، و جمیع ارادات را مستغرق در اراده او، پس تمام وجودات و کمالات وجودات را صادر از او و فائز از ناحیه او می بیند، پس حق تعالی در این هنگام سمع و بصر و قدرت و علم و وجود او گردد، پس عارف در این حال متخلق به اخلاق الله شود.» انتهای کلامه، زید فی علو مقامه.» (شرح چهل حدیث، ص ۵۹۳)

۱. العلامه الخواجه نصیر الدین الطوسی حیات و آثاره، ص ۱۱۵ و ۳۳۳؛ الذریعه، ج ۲، ص ۴۷۸؛ اوصاف الاشراف، ص ۴؛ در مقدمه اوصاف الاشراف از وی با عنوان « شمس الحق و الدین، بهاء الاسلام و المسلمین» یاد شده است؛ ولی باید دقت کرد که وی با فرزندش بهاء الدین محمد که والی عراق عجم بوده و محقق حلی و طبری معتبر و کامل بهائی را به وی هدیه کرده اند اشتباه نگردد (رک: العلامه الخواجه نصیر الدین الطوسی حیات و آثاره، ص ۱۱۵). شاهد بر اینکه کتاب برای شمس الدین است، نه فرزندش بهاء الدین آن است که خواجه با خود شمس الدین روابط بسیار حسنه داشته است و هر دو دارای منصب وزارت در دربار مغول بوده اند. در مقدمه نیز از وی با نام ملک الوزرا و صاحب دیوان الممالک نام می برد که متناسب با شمس الدین (پدر) بوده و لقب وی می باشد.

۲. این تاریخ از مطلبی که خواجه درباره افزودن باب حقوق والدین به کتاب آورده است استفاده می شود. (رک. العلامه الخواجه نصیر الدین الطوسی حیات و آثاره، ص ۱۱۸ و ۱۱۹)

۳. تاریخ مغول، ص ۱۹۷؛ العلامه الخواجه نصیر الدین الطوسی حیات و آثاره، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ از مقدمه تاریخ جهان گشا تألیف علامه قزوینی

نکته دوم: آیا خواجه به آنچه نگاشته معتقد بوده است؟

برخی از مخالفین عرفان ادعا کرده‌اند که این دست مطالب خواجه از سر تقیه و در دوران اسارت در قلاع اسماعیلیه صادر شده است. با توجه به آنچه گذشت این سخن خطاست؛ بلکه این مطالب مربوط به عصر وزارت خواجه و عزت و استقلال و بسط ید وی است.

برخی دیگر از مخالفین عرفان نیز ادعا کرده‌اند که این دست تألیفات از بزرگان شیعه از باب بیان اعتقاد نیست؛ بلکه بدین جهت بوده که می‌خواستند تبخّر خود را در علوم مختلف نشان داده و اثبات کنند که به همه علوم مسلطند.

این سخن نیز نه با تعبیر رساله **اوصاف الأشراف** سازگار است و نه با دیگر آثار بر جای مانده از وی.

در آغاز کتاب **اوصاف الأشراف** چنین آمده است:

«اما بعد، محرر این رسالت و مقرر این مقالت «محمد الطوسی» را بعد از تحریر کتابی که موسوم است به «اخلاق ناصری» و مشتمل است بر بیان اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه، بر طریقه حکما، اندیشه‌مند بود که مختصری در بیان سیر اولیاء و روش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت، و طالبان حقیقت، مبنی بر قوانین عقلی و سمعی، و مبنی از دقایق نظری و عملی که به منزله لبّ آن صناعت و خلاصه آن فن باشد مرتب کرده‌اند... و در هر باب آیتی از تنزیل مجید که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ که به استشهاد وارد بود ایراد کرد، و اگر در اشاره به مقصود مصرّح نیافت بر آنچه به آن نزدیک بود اقتصار کرد.»^۱

از این عبارات روشن است که مطالب کتاب از دید خواجه مشتق است و سخنان باطل و بافته‌های صوفیه نیست که خواجه جهت ابراز فضل خود و تسلط بر این علوم آن را نگاشته باشد بلکه آنرا «بیان سیر اولیاء و روش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت، و طالبان حقیقت، مبنی بر قوانین عقلی و سمعی، و مبنی از دقایق نظری و عملی» می‌داند.

اگر خواجه از مخالفان اهل عرفان بود، از مدعیان اتحاد و وحدت و فنا به اولیا و اهل بینش و طالبان حقیقت تعبیر نمی‌نمود. و وحدت وجود را از مسائل «مبنی بر قوانین عقلی و سمعی، و مبنی از دقایق نظری و عملی» به حساب نمی‌آورد. آیا خواجه به لعب با آیات

قرآن مشغول بوده که فرموده «در هر باب آیتی از تنزیل مجید که ﴿لا یأتیہ الباطل من بین یدیه و لا من خلفه﴾ که به استشهاد وارد بود ایراد کرد، و اگر در اشاره به مقصود مصرح نیافت بر آنچه به آن نزدیک بود اقتصار کرد.»^۱

گذشته از آنکه در دیگر آثار خواجه نیز از این دست مطالب عرفانی مکرر یافت می‌شود. بر همین اساس است که جمعی از متخصصین فن تراجم بر اساس همین عبارات کتاب **اوصاف الأشراف**، وی را از معتقدین به عرفان و تصوّف شمرده‌اند. چنانکه صاحب روضات به خاطر همین عبارات خواجه را مدافع حلاج شمرده است و افندی در تعلیقه **امل الآمل** گوید: **یظہر من أوصاف الاشراف و غیره أنه صوفی**.^۱ و مرحوم مدرس رضوی نیز این عبارات را دلیل بر مسلک عرفانی وی قرار داده است.^۲

نکته سوّم: اعتقاد خواجه به وحدت وجود

در عبارات گذشته دیدیم که خواجه صراحةً اعتقاد خود را به وحدت وجود اعلام نمود:

و [توحید] به معنی دوّم کمال معرفت باشد که بعد از ایمان حاصل شود، و آن چنان بود که هرگاه که موقن را یقین شود که در وجود جز باری تعالی و فیض او نیست، و فیض او را هم وجود به انفراد نیست، پس نظر از کثرت بریده کند و همه یکی داند و یکی بیند، پس همه را با یکی کرده باشد در سرّ خود از مرتبه «وحده لا شریک له فی الإلهیة» بدان مرتبه رسیده که «وحده لا شریک له فی الوجود».

از این سخن نیز می‌فهمیم که اعتقاد به وحدت وجود در میان شیعه امری شائع بوده است. چراکه خواجه طوسی که پرچمدار مکتب تشیع بوده و همه بزرگان شیعه او را به عظمت ستوده‌اند با صدای بلند ندای وحدت وجود برآورده و احدی از اهل علم وی را مخالف شریعت یا منحرف یا... نشمرده‌اند.

۱. تعلیقه امل الآمل، ص ۲۹۴

۲. رک: العلامة الخواجه نصیر الدین الطوسی حیاته و آثاره، ص ۷۶-۷۸

نکته چهارم: اعتقاد خواجه به بایزید و حلاج

از نکات جالب این عبارات دفاع از بایزید و حلاج است. بایزید رضوان الله علیه به حسب منابع تاریخی از خواص حضرت امام صادق علیه السلام بوده است و اهل عرفان بر جلالت شأن وی متفقند. ولی حلاج همواره مورد اختلاف بوده است. گرچه صدور توقیع از حضرت صاحب الامر در لعن وی سخنی باطل و بی اساس است، ولی باز هم دفاع از وی چندان آسان نیست. با این وجود مرحوم خواجه طوسی قدس سره القدوسی وی را تبرئه کرده و انا الحق گفتن او را نه فقط از سر انانیت و استکبار ندانسته بلکه محصول وصول به عالی ترین درجات معرفت و سلوک شمرده است.

نامه های خواجه به صدرالدین قونوی

یکی دیگر از بهترین آثار مرحوم خواجه در شناخت مقام عرفانی وی، نامه های وی به عارفان بزرگ عصر خود چون صدرالدین قونوی و عین الدین جیلی و تعبیری است که در آن نامه ها به کار رفته است. ما در اینجا به ارائه عبارات آغازین نامه های وی به صدرالدین قونوی قدس الله سره (جانشین محیی الدین عربی و معروف به شیخ کبیر) می پردازیم که نشان دهنده ارادت فراوان خواجه طوسی به صدرالدین قونوی و طریقه محیی الدین عربی می باشد و سپس مروری بر نکات موجود در آن می نمایم. این نامه ها در کتابی با نام **المراسلات بین صدرالدین القونوی و نصیرالدین الطوسی** به عنوان جلد ۴۳ از مجموعه **النشرات الإسلامية** با تحقیق کودرون شوبرت در ۱۴۱۶ ه. ق در بیروت به طبع رسیده و قسمت هائی از آن نیز در **احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی** تألیف محمدتقی مدرس رضوی نقل گردیده است.

برخی در صحت انتساب این نامه ها به خواجه تردید کرده اند ولی انتساب آن از جهت فن تراجم و کتابشناسی مسلم است و نسخ خطی این نامه ها مربوط به قرن هشتم بوده و برخی از کسانی که عصر هر دو نویسنده را درک کرده اند همچون ابن تیمیه از این نامه ها گزارش کرده اند و عده ای از ارباب تراجم به این نامه ها اشاره نموده اند.^۱

۱. رک: **تعلیقه امل الآمل**، ص ۲۹۷ و ۲۹۸؛ **الذریعة**، ج ۲۱، ص ۳۱۲ و ۳۱۳؛ **فهرس التراث**، ج ۱، ص ۶۶۳؛ **مستدرکات اعیان الشیعة**، ج ۱، ص ۲۰۴؛ **الخواجه نصیر الدین الطوسی**؛ **حیاته و آثاره**، ص ۳۵۲-۳۶۰؛ **المراسلات**، ص ۹.

این نامه در پاسخ به نامه صدرالدین قونوی نوشته شده و خواجه در آن از برخی نظرات علمی صدرالدین انتقاد می‌ورزد.

«أتانی کتابٌ ما أراه مشابها
لغير كتاب الله من سائر الكتب
أتى من إمام نور الله قلبه
وصير مرفوعاً لدى سرّه الحُجُب

خطاب عالی مولانا، امام معظم، هادی الامم، و کاشف الظلم، صدر الملة و الدين، مجد الاسلام و المسلمین، لسان الحقيقة، برهان الطريقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین، ملک الحکماء و العلماء فی الارضین، ترجمان الرحمن، افضل و اکمل جهان - اَدَامَ اللهُ ظِلَّهُ و حرس و بِلَهُ و طَلَّهُ، بخادم دعاء و ناشر ثناء مرید صادق و مستفید عاشق، محمد الطوسی رسید بوسید و بر سر و چشم نهاد و گفت (رباعی):

از نامه تو مُلکِ جهان یافت دلم
در لفظ تو عمر جاودان یافت دلم
دل مرده بدم، چو نامه بر خوانده شد
از هر حرفی هزار جان یافت دلم

هر چند که در ما تقدّم صیت فضائل و آوازه مناقب آن ذات بی همال استماع کرده بود و بمشاهده خیال مبارک و مطالعه شمائل آن وجود بی نظیر مشتاق شده، و بوصول بخدمت او نیازمند گشته و روزگار در نیل آن مأمول مساعدت مبذول نمی‌کرد، همت بر آن می‌گماشت که به کتابت راه استفادت گشاده گرداند، و بمراسلت به آن حضرت بزرگوار توسّل جوید. ناگاه بخت خفته بیدار گشت، و مطلوب حقیقی روی نمود، به ایراد خطاب جان افزا و مفاوضه دلگشا این بیچاره را مشرف گردانید. و چون در همه فضائل بر همگان متقدم است، - «والفضل للمتقدم» گفته‌اند - درین معنی هم تقدم فرمود، و این مرید محروم را رهین منت و شاکر نعمت گردانید، و جان تشنه شوق او را بزلال ینبوع کمال آبی بر لب زد. خدای تعالی آن ظلّ ظلیل را بر بندگان خویش گسترده دارد. و آن پرتو نور تجلی در میان اهل کمال تابنده و پاینده بحق حقه.

از آن جناب بزرگوار دو کتاب نفیس رسانیدند که هر یک در باب خویش بی نظیر بود.»

۱. دقیقاً مشخص نیست که خواجه دو نامه به صدرالدین نوشته‌اند یا یک نامه دو بخشی لذا تعبیر به نامه اول و نامه دوم با مسامحه است.

این نامه نیز در پاسخ نامه صدرالدین و ارائه جواب‌هایی از برخی سؤالات وی می‌باشد.

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى نصب فى كل زمان هادياً للخلق إلى الطريق القويم، و مرشداً لهم إلى الصراط المستقيم، و أیده بتأييده حتى جمع بين فضيلتي العلم و العمل و بلغ مقاصد أهل الكمال بقوتي الكشف و النظر، و صار مبيّناً لأحكام الشريعة و مشيراً إلى أسرار أهل الحقيقة، سالكاً سبل الخيرات، واصلأ إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نائباً فى العالم لنبیه المصطفى و حبيبه المحببى محمد خير الخليقة الداعى إلى أشرف الطريقة، صلى الله عليه و على آله و أصحابه و أتباعه، كما نصّب فى زماننا هذا المولى المعظم الإمام الأعظم قطب الأولياء و خليفة الأنبياء، الداعى إلى الحق، الهادى للخلق، صدر الملة و الدين مجد الأسلام و المسلمین محمد بن إسحاق - أدام الله أيامه و أنجح مرامه و أسبغ عليه إنعامه فى دنياه و أخره و مُنقَلَبه و مثواه إنه مفيض الخيرات و مُنزل البركات و مُجيب الدعوات.

و بعد: فقد وصل من جنابه العالى، الذى يجد أهل العلم و الذوق جميعاً مطالبهم لديه، إلى أحوج خلق الله سبحانه إليه، محمد بن محمد الطوسى كتاب جامع للإرشادات الروحانية إلى الأسرار الربانية متضمناً للطائفة الحكيمة و النكت العلمية، مرشداً إلى المعانى الغيبية و الخطرات الذوقية. فاستفاد منه بقدر استعداده و جعله عُدَّةً لما يحتاج إليه فى معاده و امثاله النافذ و مرسومه المطاع فى إيراد ما وقف عليه و وصل إليه مما قيل فى المسائل التى حلّها لا يستطاع، و إن كان قاصراً فهمه عن إدراك ما ينبغى، مقصراً عن أداء حقه على الوجه الذى ينبغى. و بعث ما سنع له إلى بابہ الشريف، و جنابه المنيف، ليتشرف بنظره الصائب، و يُعرض على رأيه الثاقب. فإن وقع موقع الارتضاء استسعد بذلك خادم الدعاء، و إلا فعذرته مستغن عن الإيراد و الإصدار و قصور فهمه غير ممكن أن يتدارك بالاعتذار.»

نکات این نامه‌ها

نکته اول: آیا این تعابیر تقیه است؟

مشهور است که اهل عرفان ادعا می‌کنند بسیاری از عارفان بزرگ شیعه بوده‌اند و بسیاری از تعابیر عارفان را که مناسب با مذاق اهل تسنن است حمل بر تقیه می‌کنند. مخالفین عرفان نیز وقتی به امثال این عبارات از خواجه طوسی می‌رسند گویا مقابله به مثل می‌کنند و ادعا می‌نمایند که این تعابیر ناشی از تقیه است.

غافل از اینکه تقیه در تاریخ شرائط و قرائنی دارد و چنین نیست که هر عبارتی را از هر کس و در هر جا بتوان حمل بر تقیه نمود. اهل عرفان نیز چنین ادعائی ننموده‌اند و آنچه می‌گویند مبنی بر اصولی است که در جای خود باید طرح شود.

در هر حال باید دانست صدرالدین قونوی در زمان خود به هیچ وجه دارای منصبی نبوده که کسی از وی تقیه نموده و بخواهد از خوف چنین جملاتی بیان کند و ایجاد انس و الفت با سنیان و تقریب بین مذاهب نیز نیاز به این همه غلو و کلمات عجیب گفتن ندارد؛ آن هم از خواجه طوسی که خود دارای مناصب اجتماعی بوده و به راحتی تظاهر به تشیع می‌نموده است.

این نامه‌ها در زمان ریاست خواجه نوشته شده و لذا صدرالدین در آن از خواجه با «ولی‌الریاسة بالاستحقاق، ظهیر الاسلام والمسلمین» یاد می‌کند.^۱

نکته دوم: اعتقاد خواجه به عرفان و عرفاء

تعابیری که خواجه در این نامه‌ها به کار برده است کاملاً نشان از اعتقاد وی به مقام معنوی صدرالدین قونوی دارد. خواجه وی را در این نامه‌ها در حد یک انسان کامل می‌ستاید و عالی‌ترین مقام ممکن برای غیر معصوم را به وی نسبت می‌دهد.

استفاده کردن از القاب بسیار بلند و مبالغه در تعابیر در نامه‌نگاری‌های آن عصر متداول بوده است و خواجه در نامه‌های خود به کاتبی (نویسنده کتاب معروف شمسیه در منطق) یا در آغاز اوصاف الأشراف در مدح شمس‌الدین جوینی تعابیر بلندی دارد. ولی

۱. رک: المراسلات، ۱۳۰.

این تعابیر با تعابیر به کار رفته درباره صدرالدین قونوی قابل مقایسه نیست و نوع احتراماتی که در لابلاهای نامه‌ها نیز تکرار شده حاکی از ارادت وی به صدرالدین است.

وی در خطاب به صدر الدین می‌گوید:

لسان الحقیقة، برهان الطريقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین
المحققین، ملک الحکماء و العلماء فی الارضیین، ترجمان الرحمن، افضل و
أكمل جهان

و می‌گوید:

مبیناً لأحكام الشريعة و مشيراً إلى أسرار أهل الحقيقة، سالکاً سبیل الخیرات، واصلأً
إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نائباً فی العالم لنبیّه المصطفی و حبیبه المجتبی
محمد خیر الخلیقة

و می‌گوید:

نصَّب فی زماننا هذا المولى المعظم الإمام الأعظم قطب الأولیاء و خلیقة الأنبیاء،
الداعی إلى الحق، الهادی للخلق، صدر الملة و الدین مجد الإسلام و المسلمین
محمد بن إسحاق

و در خلال نامه می‌گوید:

خادم الدعاء [خواجه] متیقن بأنّ المولى دام ظلّه لا یجد من نفسه القناعة بالدرجات
المذكورة، بل ارتقى إلى درجة لا درجة فوقها.

یعنی وی را از کسانی می‌داند که خداوند وی را برای هدایت بندگانش و خلافت از
انبیاء و اولیاء منصوب نموده است و به نهایت درجه کمالات اهل سعادت رسیده است و
درجه‌ای بالاتر از درجه‌ای که او بدان مشرف شده نیست.

آیا ممکن است کسی خلیفه محیی الدین عربی را تا این سر حد بستاید، به حقانیت
طریقه اهل عرفان اعتقاد نداشته باشد؟! این تعابیر به خوبی نشان می‌دهد آنچه صاحب
ریاض در وصف خواجه گفته که وی صوفی (= عارف در اصطلاح امروزه) بوده است،
سخنی است حق و روشن می‌کند که اگر فرض کنیم وی رسماً قدم در وادی سیر و سلوک
و عرفان نهاده و اهل عرفان عملی نبوده باشد ولی مسلماً به مبانی عرفانی و اهل عرفان
کاملاً اعتقاد داشته است.

نکته سوم: اعتقاد خواجه به وحدت وجود

خواجه در این نامه‌ها از اعتقاد خود به وحدت وجود بی‌پرده سخن گفته است و در بیان اینکه انسان کامل نباید در مقابل خداوند خواستی داشته باشد بلکه راضی نیز نمی‌تواند باشد، می‌فرماید:

«فإنَّ الراضی یَدعی أنَّ له وجوداً مقابلاً لوجود المرضی عنه، و له مجال تصرّف ترکه باختياره؛ و ذلك دعوى الشركة فى الوجود و التصرّف، تعالی الله عن أن یكون له شریک أو معه متصرّف. فإن ارتقى من هذه الدرجات و وصل إلى مقام الفناء المحض و محو الأثر الذى هو منزل أهل الوحدة المطلقة... لا یلتفت إلى الرضا و التسليم، بل ممّ هو أن یكون له ثبوت حتّى یمکن اتصافه بالکمال أو یكون له ذات حتّى یصیر منعوتاً بنعوت الجلال. و هناك ینقطع السلوک و السالک و ینعدم الوصول و الواصل، فإنّ إلى الله المنتهى و إليه الرجعى»^۱

تأمل در این عبارات برای کسانی که می‌پندارند بزرگان شیعه با وحدت وجود مخالف بوده‌اند بسیار مغتنم است.

نکته چهارم: تشیع محیی‌الدین و صدرالدین

این نامه‌ها ارزش بسیار زیادی نیز در شناخت محیی‌الدین عربی و صدرالدین قونوی دارد؛ زیرا:

۱. می‌دانیم که اطلاعات خواجه از محیی‌الدین و صدرالدین قونوی مبنی بر حدس صرف نبوده است و افراد متعددی در آن زمان به محضر هر دو بزرگ رسیده و عن حس گزارشاتی را به این بزرگان منتقل نموده‌اند و برخی نیز چون قطب‌الدین شیرازی شاگرد مشترک هر دو محسوب می‌شوند. در آغاز نامه‌های هر دو طرف نیز اشاره شده که با دیگری از طریق گزارشات و اخباری که می‌رسیده است از قدیم آشنا بوده‌اند.

۲. بزرگان فن تراجم بر آنند که در باب بیان مذهب، مدّعی تشیع بر مدّعی تسنن مقدم است؛ چون احتمال تقیه در شیعه ممکن است و تشیع امری است که بر هر کسی آشکار نمی‌شود ولی تقیه در اهل تسنن ممکن نیست؛ و بنا بر این اصل اگر درباره تشیع و تسنن

کسی نزاع شد قول به تشیع مقدم می‌باشد.^۱

۳. به نظر جمعی از محققین اگر یکی از عالمان شیعی برای کسی به طول عمر دعا نمود دلیل بر تشیع وی می‌باشد بلکه برخی آن را از براهین قاطعه بر تشیع شمرده‌اند.^۲ گرچه این مبنا به گمان نگارنده محل تأمل است ولی در عبارات گذشته دیدیم که خواجه در دعای برای صدرالدین فرمود: **أدام الله ظله و حرس وبّله و طلّه و در خلال کتاب نیز از تعبیر ادام الله ایامه درباره‌ی وی استفاده می‌نماید.^۳ و بنا بر مبانی مشهور این عبارت دلیلی قاطع بر تشیع شیخ صدرالدین و به تبع جناب محیی‌الدین خواهد بود.**

بلکه اگر از این مبنا نیز بگذریم خواجه در این عبارات فضائلی را برای شیخ صدرالدین قونوی قدس سره بیان نموده که جز برای خواص از شیعه قابل تحقق نیست؛ **کما لایخفی علی ذی دربه.**

نکته پنجم: بررسی سخن برخی از ناآگاهان

نگارنده در لابلای یک سخنرانی در بیان تاریخ عرفان شیعی عرض کرده بودم:

«شما اگر نامه‌های خواجه نصیر الدین به صدرالدین قونوی را نگاه کنید، تعابیری که خواجه در مورد صدر الدین قونوی به کار برده است، نه فقط تعابیری مختص به یک شیعه مخلص است بلکه تعابیری است که مختص یک عارف کامل است.»

برخی از افراد ناآگاه که در این گونه مباحث به رعایت انصاف ملتزم نیستند^۴، در نقدی پر از جسارت و بی‌صداقتی درباره‌ی این سخن نوشته‌اند:

«البته این از کمالات مرحوم خواجه قدس الله سره است که در زمانی که دشمنان

او را با لقب کلب نام می‌برند ایشان با کمال متانت و وقار و ادب از ایشان با این

۱. رک: خاتمه **مستدرک الوسائل**، ج ۲، ص ۳۸۳؛ عبارات محدّث نوری چنین است: **فقلنا: إن هذا الوجه لا يأتي في الجرح بالمذهب إذا كان بناء مذهب الحق على السرّ والخفاء، و الباطل على الإذاعة و الإفشاء، كما هو كذلك بالنسبة إلى الإمامية و العامية في غالب الأعصار، خصوصاً في سالف الزمان، فإن الوجه المذكور يتعكس حينئذ فإن الأخبار بالعامية إخبار بأمر أو أمور وجودية من الأفعال و الأقوال المطابقة لمذهبهم، و تولّى القضاء من قبلهم و غيرها. و أمر عدمی، هو عدم صدور فعل أو قول في الباطن يدلّ على خلاف ذلك، و أن ما صدر منه في الظاهر صدر تقيّة أو تحييباً لا اعتقاداً و دیانة، و المركزي المخبر باماميته يخبر عن صدور قول أو فعل عنه في السرّ يدل على اعتقاده الحق و إنكاره ما يخالفه، و لذا لم ينقل من عالم أنه كان إمامياً في الظاهر عامياً في الباطن و الاعتقاد، و أمّا العكس فكثير، و صرّح به العلامة رحمه الله في بعض كتبه.**

۲. رک: خاتمه **مستدرک الوسائل**، ج ۲، ص ۳۷۷ و ۳۷۸؛ و **تكملة أمل الآمل**، ج ۵، ص ۱۰۲

۳. **المراسلات**، ص ۹۶ و ۱۲۲.

۴. آقای شیخ حسن میلانی

تعبیرات یاد می فرماید اما اگر شما این تعبیرات را نشانه تأیید عقاید مخاطبان وی بدانید لابد باید او را سنی ناصبی هم بدانید زیرا قونوی و امثال او مانند دیگر بنیان گذاران عرفان و تصوف سنی و ناصبی هم بودند! مرحوم سید شرف الدین در کتاب **المراجعات** با مخاطب خود شیخ سلیم بشری که عالم سنی است بسیار محترمانه و با القابی بی نظیر چندان برابر آن چه که در کلام خواجه نسبت به مخاطبان منحرف وی آمده است یاد کرده است لابد شما از این تعبیرات استفاده می کنید که سید شرف الدین هم سنی بوده اند!^۱

از مباحث گذشته روشن می شود این کلام کاملاً غیر علمی است؛ زیرا اولاً نویسنده پیشاپیش فرض نموده که صدرالدین قونوی سنی و بلکه - نعوذ بالله - ناصبی بوده اند و این افترائی است که وی باید در مواضع آخرت پاسخگوی آن باشد و هرگز نخواهد توانست. روش صحیح بحث این است که انسان از کلام خواجه که معاصر وی بوده و از باطن و خفاء وی آگاهی داشته، به تشیع وی پی ببرد، نه آنکه بر اساس اهواء نفسانی به او تهمت ناصبی بودن زده و از استدلال فرار کند.

ثانیاً کلمات خواجه محض تعارف نیست؛ آیا ممکن است وی با آن جایگاه اجتماعی چنین تعبیری را درباره یک سنی تا چه رسد به ناصبی به کار برد؟ بزرگان فن تراجم از یک دعای ساده در یک اجازه روایت استفاده قطعی می کنند که شخص شیعه بوده است و مخالفین عرفان که همواره به دنبال اثبات عقائد از پیش تعیین شده می باشند همه تعبیر بلند خواجه را حمل بر بزرگواری خواجه می کنند!!

ثالثاً در کجای کتاب **المراجعات** مرحوم سید شرف الدین تعبیری چون «لسان الحقيقة، برهان الطريقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین مبیناً لأحكام الشريعة و مشيراً إلى أسرار أهل الحقيقة، سالکاً سبل الخیرات، و اصلاً إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نانباً فی العالم لنبیه المصطفی و حبیبه المجتبی محمد خیر الخلیقة» و امثال آن را آورده اند؟ آری تعارفات متداول امری است و عبارات خواجه در این نامه ها امری دگر که هیچ انسان منصفی نمی تواند از کنار آن به راحتی عبور کند.

به هر حال در عارف مسلک بودن خواجه و وحدت وجودی بودن وی از جهت تاریخی هیچ جای تأمل نیست.

۱. سمات، ش ۵، مقاله پاسخی به اتهام صوفی گری علیه علمای شیعه.

آغاز و انجام

یکی دیگر از کتاب‌های بسیار مفید مرحوم خواجه کتاب **آغاز و انجام** وی است. او در سبب تألیف این کتاب می‌فرماید:

«دوستی از عزیزان از محرر این «تذکره» التماس کرد که نبذی از آنچه سالکان راه آخرت مشاهده کرده‌اند از انجام کار آفرینش شبیه بآنچه در «کتاب» مسطور است و بر زبان انبیاء و اولیاء علیهم السلام مذکور از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه که اهل بینش مشاهده می‌کنند. هر چند این التماس متعذر بود بحکم آنکه نه هر چه هست نصیب هر کسی است، و نه هر نصیب کسی بتواند دیدن، و نه هر چه بیند بتواند دانستن، و نه هر چه بداند بتواند گفتن، و نه هر چه گوید بتواند نبشتن. چه اگر دیدن بعین بود دانستن باثر تواند بود، و اگر دانستن بتصور بود گفتن باخبار تواند بود، و اگر گفتن بتصریح بود نبشتن بتعریض و تلویح تواند بود»^۱

از این کلام اجمالاً می‌توان فهمید که خواجه اولاً مشاهدات سالکان را قبول داشته و آن را مطابق با آنچه بر زبان انبیا و اولیا علیهم السلام جاری شده می‌داند و به آن معتقد است و ثانیاً خودش نیز گویا اهل مشاهده و مکاشفه بوده است.

گذشته از محتوای کلی کتاب که بر مذاق عارفان نوشته شده است این جمله صریح در وحدت وجود نیز در آغاز کتاب بسیار چشم‌نواز است:

«سپاس آفریدگاری را که آغاز همه از اوست و انجام همه بدوست، بلکه خود همه اوست. و درود بر پیغمبران که راه نمایان خلق اند با‌آغاز و انجام، خصوصاً بر محمد النبی صلی الله علیه و آله.»^۲

خواندن این کتاب برای آشنائی با معاد قرآنی که مکاشفات نیز آن را تأیید می‌کند بسیار مفید است.

۱. آغاز و انجام، ص ۱ و ۲.

۲. همان

فرمایش علامه حسن‌زاده آملی مدظله در شرح خطبه

حضرت علامه حسن‌زاده درباره این خطبه زیبا در اول این کتاب می‌فرمایند:

«این کلام کامل، اشارت به توحید از دیدگاه کامل اولیاء الله است که به تعبیر بعضی از مشایخ ما رضوان‌الله‌تعالی‌علیه توحید اسلامی است. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾. و چون خداوند سبحان منزله از آغاز و انجام داشتن است یعنی ازلی و ابدی است آغاز و انجام ما سواه است زیرا آن که را آغاز و انجام است، صمد مطلق و کمال و حسن مطلق و واجب الوجود علی الاطلاق نیست تا آغاز همه از او یعنی مبدأ کل، و انجام همه یعنی غایت قصوی همه باشد لذا در خطبه گفته‌ایم چون بی‌آغاز و انجام است آغاز و انجام است. و بدان که وجود صمدی را تعبیر به وجود مطلق می‌کنند و می‌گویند: الموجود المطلق لا مبدأ له، و بهمین وزان، لا منتهی له که بی‌آغاز و انجام است بلکه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ که آغاز و انجام همه است.

نگارنده نخستین بار از این عبارت عطر آگین، عشق آغاز و انجام را در دل گرفته است، و در پی تحصیل آن بر آمده است، و آن را از متاله سبزواری در تعلقه‌اش بر اسفار تلقی کرده است و سپس از عارف بزرگ سید حیدر آملی در جامع الأسرار (ص ۴۹۳).

صدر المتألهین در ذیل نقاوة عرشیه از فصل بیست و دوم آخر منهج دوم از فن اعلی یعنی علم الهی و ما فوق الطبیعة فرماید: «ان الوجود لو لم یکن، لم یکن شیء لا فی العقل و لا فی الخارج بل هو عینها و هو الذی یتجلی فی مراتبه و یتظهر بصورها و حقائقها فی العلم و العین» متاله یاد شده فرماید: «فما قاله قدس سره هنا مثل ما وقع فی خطبة رسالة فارسیة مسماة بأعجاز و انجام للمحقق الطوسی و الحکیم القدوسی قدس الله روحه و کثر فتوحه و هو هذا: سپاس خدایی را که آغاز کائنات از اوست و انجام همه با اوست بلکه همه خود اوست».

چنانکه گفته‌ایم این خطبه شیرین و دلنشین موجب شده است که راقم در فکر تحصیل آغاز و انجام افتاده است تا در ذو القعدة ۱۳۸۹ هـ. ق نسخه‌ای از آن چاپی به حروف سربی، رسید از دست محبوبی بدستم. با شوق و ذوق تمام به استنساخ آن همت گماشتم که در هشتم ذوالحججه همان سال مطابق ۱۳۴۸/۱۱/۲۶ هـ. ش

به انجام رسید ولی از عبارت منقول حاجی اثری نیافته است. لذا به تردید افتاده است که شاید این رساله آغاز و انجام خواجه نباشد، و یا اگر هست ناقص است چه بر ظهر آن مرقوم بود: «آغاز و انجام خواجه نصیرالدین محمد طوسی علیه الرحمة».

«سپاس آفریدگاری را که آغاز همه از اوست و انجام همه بدوست، بلکه خود همه اوست. (آغاز و انجام)»

تا پس از چند ماه مجموعه‌ای به چاپ سنگی، حافل رسائلی چند از جبر و اختیار خواجه، و آغاز و انجام وی، و جام جهان‌نمای، و لوائح جامی، و دو غزل از عارف بزرگ آقا محمدرضای قمشه‌ای از مکتبه‌ای ابتیاع کرده است که گمشده خود را یافته است: پس از عرض و مقابله‌ی نخستین با هم معلوم شده است که تمام دیباچه آغاز و انجام را که از آغاز آن تا فصل نخستین آنست، در آن مطبوع نامطبوع سربیی، اسقاط کرده‌اند. و سبب آن همین خطبه‌ی غراء شده است که مثل جناب خواجه نصیرالدین طوسی مفاد کریمه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» را بدان عبارت وجیز و عزیز پارسی بقلم آورده است که:

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند در رقص و حالت آرد پیران پارسا را از این گونه اسقاط و تحریف در بسیاری از کتب و رسائلی حتی در جوامع روانی و روایات روا داشته‌اند که وجه آن بر اهل بصیرت روشن است؛ بلکه از آغاز خواستند با قرآن نیز این چنین کنند.^۱

مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی نیز از نسخه‌ای خطی مربوط به آغاز قرن دهم گزارش می‌نماید که همین خطبه‌ی غراء در آغاز آن هست.^۲ باری از مجموع مطالب گذشته می‌توان کاملاً یقین نمود که خواجه معتقد به عرفان و وحدت وجود و عرفای بالله بوده است و لذا به برکت وی معارف الهی در شیعه رواج یافت.

۱. آغاز و انجام، ص ۹۱ و ۹۹

۲. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۳۶

ارتباط خواجه و عطار نیشابوری

از نکاتی که می‌تواند گرایش‌های عرفانی خواجه را روشن‌تر کند ارتباط وی با خواجه عطار قدس سرهما است. در این موضوع به نقل عین عبارات جناب آقای شفیع کدکنی در مقدمه کتاب **منطق الطیر**، طبع انتشارات سخن بسنده می‌شود:

«یکی از نکته‌های بسیار مهم درباره عطار، که در نیم قرن اخیر وارد حوزه تحقیقات پژوهشگران شده است، آگاهی از مطلبی است که ابن فوطی (۶۴۲-۷۲۳) مورخ برجسته قرن هفتم و آغاز قرن هشتم در کتاب ارزشمند معجم الالقباب خویش آورده است و در آنجا چندین نکته را روشن ساخته است. گویا نخستین کسی که از این اطلاع مهم خبر یافته دکتر مصطفی جواد، محقق نامدار عراقی، بوده است. وی در ضمن تصحیح متن کتاب، این اطلاع را به دو استاد برجسته ایرانی یعنی عباس اقبال و بدیع الزمان فروزانفر یادآور شده است.

استاد فروزانفر در تعلیقات چاپ دوم رساله در احوال مولانا جلال الدین، متن این اطلاع را- هم از طریق عکسی که شادروان عباس اقبال آشتیانی از معجم الالقباب تهیه کرده بوده است و هم از طریق دست‌نوشته شخصی مصطفی جواد که برای استاد فروزانفر فرستاده است- نقل کرده است. بعد از نشر چاپ دوم رساله در احوال مولانا محققانی از قبیل شادروان استاد سعید نفیسی و دیگران نیز درباره این اطلاع سخنانی گفته‌اند. فضل تقدّم توجه به این اطلاع مهم از آن دکتر مصطفی جواد و استاد فروزانفر است.

اینک عین گفتار ابن فوطی:

«فرید الدین سعید بن یوسف بن علی النیسابوری يعرف بالعطار العارف. کان من محاسن الزمان قولاً و فعلاً و معرفة و اصلاً و علماً و عملاً. رآه مولانا نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی بنیسابور و قال: کان شیخاً مفوّهاً حسن الاستنباط و المعرفة لكلام المشایخ و العارفين و الأنمة السالكين و له دیوان كبير و له كتاب منطق الطیر من نظمه المثنوی. و استشهد علی ید التتار بنیسابور. قال سمعت انّ ذا النون المصری کان یقول: الصوقیة آثروا الله علی كل شیء فأثرهم علی كل شیء.»

و این هم ترجمه آن:

«فرید الدین سعید بن یوسف بن علی نیشابوری معروف به عطار عارف. وی در گفتار و کردار و معرفت و در اصل و نیز در علم و عمل آرایش زمانه بود. سرور ما نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی در نیشابور او را دیده بود. فرمود که عطار پیری مفاوه (خوش سخن) بود و استنباط و معرفتی نیک نسبت به کلام مشایخ و عارفان و ائمه سالکان داشت. او راست دیوانی بزرگ و کتاب منطق الطیر که به نظم مثنوی آن را سروده است. عطار بر دست تاران در نیشابور شهید شد. گفت: شنیدم که ذو النون مصری می گفته است: صوفیان خدای را بر همه چیزی بگزیده‌اند و خدای ایشان را بر همه بگزیده است.»

شادروان استاد فروزانفر، پس از نقل سخن ابن فوطی، چنانکه شیوه علمی او بوده است، به نقد این اطلاع پرداخته و می گوید:

«ناگفته نگذاریم که از بیت ذیل در منطق الطیر:

از گنه رویم نگردانی سیاه حق هم نامی من داری نگاه
که خود شیخ عطار در مدح حضرت رسول (ص) می گوید، جای شبهه نیست
که نام او محمد بوده و گفته ابن فوطی مخالف اشاره بسیار روشن صاحب
ترجمه و از صحت به دور است. بخصوص که در کلیه منابع معتبر دیگر او را با
لقب و نام فرید الدین محمد ذکر کرده‌اند.»

استاد فروزانفر در پی این گفتار یادآور شده است که

«و احتمال این که شاید تذکره نویسان شیخ عطار گوینده منطق الطیر را به ابو بکر محمد بن ابراهیم اصفهانی عطار که از زمره محدثین و شرح حال او در تذکره الحفاظ ذمی، ۲/ ۲۲۲، مذکور است اشتباه کرده باشند، مورد ندارد.»

استاد سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب به این سخن ابن فوطی پرداخته و می گوید:

«شکی نیست که ابن الفوطی در نام و نسب عطار اشتباه کرده یا آن که چون نسخه اصلی جزو چهارم تلخیص معجم الالقاب، که در کتابخانه ظاهریه دمشق است، پریشان است و اوراق جابه‌جا شده و من خود آن را بدین حال دیده‌ام، این اسم و

نسب «سعید بن یوسف بن علی» از دیگری است که فرید الدین لقب داشته و در نتیجه جابه‌جا شدن اوراق کتاب، که به جدول نوشته شده، بدین صورت کنونی در آمده است.»

در دنباله سخنان استاد فروزانفر و استاد نفیسی باید تأکید کنیم بر این که نام عطار «سعید بن یوسف بن علی» نبوده است و درست همان «محمد بن ابراهیم» است که همگان از قدیم نوشته‌اند. ولی در یک نسخه نه چندان قدیم از تذکرة الاولیاء، در انجامه کتاب، نام مؤلف چنین آمده است:

«من مصنفات شیخ الملة و الدین محمد بن ابی سعید العطار النیشابوری.»

طرح این مسئله بی‌فایده‌ای نخواهد بود که اگر بخواهیم برای سخن ابن فوطی، که مستند به گفتار خواجه نصیر است، وجه صحیحی بیابیم بگوییم:

«فرید الدین سعید» در گفتار او شاید در اصل: «فرید الدین [بن ابی] سعید» بوده است در آن صورت [ابو] سعید» کنیه پدر عطار خواهد بود و تمامی نام او چنین: فرید الدین [محمد بن ابی] سعید [ابراهیم] بن علی بن یوسف.

غرض اصلی

آنچه غرض اصلی از این یادداشت است به هیچ روی طرح مجدد گفتار ابن فوطی و نقد آن نبود، بیشتر یادآوری نکته‌ای بود درباره ارتباط خواجه نصیر الدین طوسی و عطار که آن نکته می‌تواند با گفتار ابن فوطی ترکیب شود و روابط عمیق عطار و خواجه نصیر را تأیید کند.

جای دیگر از همین یادداشت‌ها درباره اهمیت سفینه تبریز و پیدا شدن و نشر آن سخن گفته‌ایم و در اینجا به اجمال یادآور می‌شویم که با پیدا شدن این کتاب عدیم النظیر و گرانقدر هزاران نکته در عرصه مطالعات مربوط به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی کشف شده است که هر کدام باید به دست محققى مورد بررسی قرار گیرد. در همین کتاب شگرف، مطلبی درباره روابط خواجه نصیر و عطار آمده است که بسیار مهم است.

نخست متن گفتار صاحب سفینه تبریز را بخوانیم:

«حکایت:

خواجه عطار در آن زمان کی شفیفته شده بود و کرامات می‌گفت، بعضی می‌گویند هر روز و بعضی می‌گویند هر هفته‌ای سه روز، در نيسابور کهن در مسجد منیعی، کی

جامع آنجا بود، برفتی و کلمات توحید گفتی.

روزی به کلمات توحید مشغول بود. خواجه نصیر الدین، طاب ثراه، در زمان جوانی، پس ستونی حاضر بود.

خواجه عطار می گفت کی ممکنات را وجود نیست بل کی موجودات به وجود حق است.

شخصی برخاست و گفت: پس این سر و ریش چیست؟

خواجه عطار گفت: این نقش دومین چشم احوال است.

خواجه نصیر الدین چو [آن] این بشنید رفتی در دل او ظاهر گشت. برخاست و بر دست خواجه عطار بوسه داد و به جماعت گفت: «دست او را بوسه دهید کی به جایی رسید.» خواجه نصیر الدین از آن محفل بیرون آمد.

این رباعی بگفت:

موجود بحق واحد اول باشد باقی همه موهوم و مخیل باشد

هر چیز جزو کی آید اندر نظرت نقش دومین چشم احوال باشد

و گفت: من این عبارت کی «نقش دومین چشم احوال باشد» شنیده بودم.

و خواجه نصیر الدین همیشه معتقد شعر عطار بودی. و گویند: در آن هنگام کی خواجه نصیر الدین در مجمع عطار حاضر بود اشارات یادداشت و اقلدیس حل کرده بود و در اواخر چهارصد رباعی عطار به خط خود نوشته بود.»

از تأمل در این حکایت، که صحت آن را تصریحات ابن فوطی، شاگرد خواجه نصیر، تأیید می کند، اکنون بر همگان مسلم است که میان خواجه نصیر جوان و عطار پیر نوعی روابط روحانی وجود داشته است و خواجه نصیر جوان شیفته عطار بوده است و در آن هنگام که در حلقه مریدان و شنوندگان سخن عطار حاضر می شده است، «اشارات» ابن سینا و «اقلیدس» را که بالاترین سطوح «فلسفه» و «ریاضیات» عصر بوده است به کمال آموخته بوده است. با این همه توغل در ریاضی و فلسفه، نسبت به سخنان عطار و روحانیت گفتار او چنین شیفتگی و ارادتی از خود نشان می داده است و حتی به نوشتن بعضی رباعیهای عطار نیز پرداخته بوده است.

از سوی دیگر، از تعبیر صاحب سفینه تبریز که می گوید:

«خواجه عطار در آن زمان که شیفته شده بود»،

چنین استفاده می‌شود که دگرگونی و تغییری در احوال عطار حاصل شده بوده است که ظاهراً همان تغییر و شیفتگی را بعضی به افسانه مرد درویش بر در دکان عطاری او بدل کرده‌اند.

نکته بسیار مهم دیگر از زندگی شخصی عطار، که از این داستان روشن می‌شود، بودن اوست در سالهای جوانی خواجه نصیر (یعنی حدود سال‌های ۶۱۹ تا ۶۲۴ و حتی ۶۲۷) در شهر نیشابور تثار زده و نه در روستا. همچنین اطلاعی که از موضوع «کرامات گفتن» او در مسجد منیعی نیشابور دارد، آن هم هفته‌ای دو روز یا سه روز.

نکته دیگری که از این حکایت به ذهن می‌رسد این است که تمایلات عطار به بعضی از اصول اعتقادی شیعه آیا نتیجه انس و الفت او با این متکلم برجسته شیعی نبوده است؟

مثلاً اعتقاد او به عصمت ائمه اثنی عشر که هم در مصیبت‌نامه و هم در مختارنامه (هر دو از آثار مسلم او) بدان تصریح دارد و یا تصریح به عصمت امام علی بن ابی طالب علیه السلام، در منطق الطیر که ما در تعلیقات خود به آنها اشارت کرده‌ایم، همچنین عقیده عطار به «شیء بودن معدوم» که خلاف رأی اشاعره و از معتقدات کلامی شیعه است آیا از این نشست و برخاست‌ها سرچشمه نگرفته بوده است؟

یک نکته را نیز درباره تمایلات عرفانی خواجه نصیر الدین نباید از یاد برد. گذشته از اشاراتی که در بعضی تألیفات او وجود دارد، گاه اشاراتی هم از قداما در این باب دیده می‌شود. حتی بعضی نوشته‌اند که نجم الدین کبری رساله الهائم الخائف را خطاب به نصیر الدین محمد بن محمد طوسی نوشته است، که اگر قرینه‌ای برای صحت آن پیدا شود باید در سالهای جوانی خواجه نوشته شده باشد، هر چند در متن عربی موجود رساله و ترجمه فارسی موفق بن مجد الخاصی از این رساله که باقی است چنین اشاره‌ای دیده نمی‌شود.^۱

خواجه عطار می‌گفت کی ممکنات را وجود نیست بل کی موجودات
به وجود حق است.

شخصی برخاست و گفت: پس این سر و ریش چیست؟

خواجه عطار گفت: این نقش دومین چشمِ حول است.

خواجه نصیر الدین چو [ان] این بشنید رقتی در دل او ظاهر گشت. برخاست
و بر دست خواجه عطار بوسه داد و به جماعت گفت: «دست او را بوسه
دهید کی به جایی رسید.» خواجه نصیر الدین از آن محفل بیرون آمد.
این رباعی بگفت:

موجودِ بحق واحد اول باشد	باقی همه موهوم و مُحْتَل باشد
هر چیز جزو کی آید اندر نظرت	نقشِ دومینِ چشمِ حول باشد

کشف المراد

در اینجا گاه سؤال می‌شود که اگر خواجه واقعاً به اصول عرفان معتقد و پایبند است
چرا در کتاب مهم خود **کشف المراد** هیچ اثری از این مطالب بلند عرفانی نیآورده است،
با اینکه خواجه در آغاز آن می‌فرماید:

«إني مجيب إلى ما سئلت من تحرير مسائل الكلام و ترتيبها على أبلغ نظام مشيرا
إلى غرر فوائد الاعتقاد و نكت مسائل الاجتهاد مما قادني الدليل إليه و قوی اعتقادی
عليه و سمیته بتجريد الاعتقاد»^۱

«من در این کتاب خواهش کسانی را که از من خواستند مسائل علم کلام را تحریر
نموده و به بهترین وجه مرتب و منظم سازم اجابت نموده و مهمترین مطالب مفید
اعتقادی و نکات مسائل اجتهادی که دلیل مرا به آن رهنمون گشته و اعتقادی
محکم به آن دارم اشاره می‌نمایم و نام این کتاب را تجرید الاعتقاد گذاردم.»

همانطور که از عبارت پیداست مطالب کشف المراد مطالبی است که خواجه تصریح
کرده بدان معتقد است در حالیکه اثری از مباحث عرفانی و وحدت وجود در آن نیست.
پاسخ آنست که کشف المراد اعتقاداتی است که خواجه با استدلال به آن رسیده است

و مطابق شأن علم کلام می باشد «مما قادنى الدليل اليه»؛ نه همه اعتقادات خواجه. و هیچ منافاتی ندارد که خواجه به وحدت وجود و اصول عرفان از طریق نقل و شهود معتقد باشد ولی دلیل عقلی بر آن نیافته باشد چنانکه می دانیم در آن روزگار به طور معمول هیچ کس از عرفا مدعی دلیل عقلی بر وحدت وجود نبوده و همه این مسائل را محصول نقل و شهود می دانستند و لذا خواجه در اول آغاز و انجام مفاد آن را مطابق نقل و شهود شمرده و فرمود:

«دوستی از عزیزان از محرر این «تذکره» التماس کرد که نبذی از آنچه سالکان راه آخرت مشاهده کرده اند از انجام کار آفرینش شبیه بآنچه در «کتاب» مسطور است و بر زبان انبیاء و اولیاء علیهم السلام مذکور از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه که اهل بینش مشاهده می کنند.»

و نیز در مقدمه اوصاف الأشراف نیز اشاره کرد که این مسائل محصول کشف است. پس نبودن این دست مباحث در کشف المراد دلیلی بر اعتقاد نداشتن خواجه به این مباحث نخواهد بود.

علاوه بر آنکه برخی از بزرگان معتقدند که مرحوم خواجه برخی از مسائلی را نیز که از طریق استدلال عقلی بدان اعتقاد داشته، در کشف المراد بیان نکرده، و کشف المراد را به مطالبی اختصاص داده که در فضای متکلمان آن عصر قابل طرح و عرضه بوده و با اعتقادات رائج متکلمان سازگاری داشته است تا کلام شیعی و مسأله ولایت حضرت امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام را در فضای عمومی جهان اسلام مطرح نموده و انظار صاحب نظران را بدان جلب کند.

از شواهد این مسأله دیدگاه مرحوم خواجه در باب عقول است که در کشف المراد از باب همراهی با متکلمانی که اعتقاد به عقول را کفر می پنداشتند می فرماید: «اما العقل فلم یثبت دلیل علی امتناعه و ادلة وجوده مدخولة»

ایشان در این عبارت فقط اشاره می کند که بر خلاف نظر متکلمان وجود عقل محال و مستلزم کفر نیست، ولی از باب مماشات با ایشان ادله اثبات وجود عقول را باطل می شمرد، در حالی که در دیگر آثار خود مسأله نفس الامر را بر اساس تطابق قضایا با عقل حل نموده و در پاسخ مرحوم علامه حلی نیز همین روش را پیشنهاد می کند و رساله ای مستقل نیز در اثبات عقول تألیف فرموده است.

حضرت آية الله جوادی آملی در این باب پس از نقل نظر خواجه در باب نفس الأمر

می فرماید:

«مرحوم خواجه هر چند که در متن تجرید الاعتقاد درباره عقول مجرد می فرماید: «اما العقل فلم یثبت دلیل علی امتناعه و ادلة وجوده مدخولة» لیکن این عبارت او به این مناسبت است که کتاب او به روش اهل کلام تنظیم شده است.

شیخنا الاستاد آقای فاضل تونی رضوان الله علیه می فرمودند: «مرحوم خواجه هر چند که متکلم نبود لیکن تجرید را برای اثبات امامت و ولایت به روش اهل کلام تنظیم کرد؛ زیرا در کتب فلسفی محلی برای بحث از این گونه مسائل که درباره افراد و اشخاص می شود وجود ندارد.» یکی از محشیان الهیات شفا نیز بر این تعلیل مرحوم فاضل تونی تصریح می نماید^۱.

بنابراین برای فهم نظرات فلسفی مرحوم خواجه باید به آثار و کتب فلسفی ایشان رجوع کرد. مرحوم خواجه رساله ای مستقل در اثبات عقل مرقوم فرموده اند. صدرالمتألهین در مرحله هفتم از اسفار یازدهمین دلیل بر اثبات عقل را به نقل از آن رساله بیان می دارد. در این دلیل از راه مناط صدق و کذب قضایا به اثبات عقل مجرد پرداخته شده است.

صدرالمتألهین قدس سره در ذیل آن دلیل می فرماید: هر چند مرحوم خواجه در ضمن دلیل فوق به نقد و رد مثل افلاطونی پرداخته است، لیکن قول او این معنا را اثبات می نماید که مناط صدق و کذب قضایا امور معقول است و این اعم از آن است که این معقولات هم چنان که خواجه بدان معتقد است همگی در یک مخزن مشترک وجود داشته باشند و یا آن چنان که معتقدین به مثل می گویند هر یک دارای وجود علی حده باشد»^۲

۱. الهیات شفا، حاشیه فصل چهارم از مقاله دوم.

۲. تحریر تمهید القواعد، ص ۱۶۹.

قسمت دوم
عرفان مثبت و شاخصه های کتب عرفانی نجف
عرفان مثبت و عرفان منفی

آیه الله حاج شیخ علی رضایی^۱

قبل از ورود به بحث عرفان مثبت و عرفان منفی توضیحاتی لازم است:

مقدمه اول: ضرورت بحث

بحث از شاخصه های مثبت و منفی عرفان ضروری است؛ زیرا:

وجه اول: عرفان به فطرت بشری گره خورده است امور فطری نادیده انگاشتنی نیست، شاید قابل تحریف باشد، اما قابل نفی مطلق نیست. امور فطری چون با انسان گره می خورد در سرنوشت زندگی آدمی نقش دارد هم در این دنیا و هم در آخرت. قهراً اگر به تحریف یا انحراف کشیده شد انسان و انسانیت خسارت می بیند. این که امیرالمؤمنین علیه السلام هدف اصلی بعثت انبیا (صلوات الله علیهم اجمعین) را اشاره و برانگیختن دفینه های عقول (يُنِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ) معرفی کرد به همین جهت است که اگر امور فطری به انحراف و تحریف کشیده شد انسانیت در معرض خطر قرار می گیرد.

وجه دوم: با نادیده گرفتن این بحث، انسان شناسی که موضوع علوم انسانی است ناقص مطرح می شود، اگر بحث عرفان و گرایش به غیب و کشف غیب، امر فطری است و این امر فطری نادیده گرفته شد انسان شناسی ما ناقص خواهد بود و قهراً موضوع آن پیراسته و پالایش شده نیست.

وجه سوم: اگر این بحث نادیده انگاشته شود دین شناسی ما هم ناقص خواهد بود، زیرا بدون شک بخشی از همه ادیان الهی عرفان است، حال در بعضی از ادیان پررنگ تر مطرح می شود مثل اسلام و در رتبه بعد مسیحیت، در بعضی از ادیان کم رنگ تر مثل یهودیت، ولی به هر حال دینی که استنادی به حق داشته باشد (مانند ادیان ابراهیمی) و از این بُعد خالی باشد نداریم. پس اگر دین شناسی ما بخواهد ناقص نباشد حتماً باید این بحث مورد عنایت قرار بگیرد.

وجه چهارم: موقعیت فعلی ای است که ما در جهان امروز داریم به ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران، چه در جهان و چه در منطقه و ایران؛ بحث عرفان و عرفان گرایی تعمیقی مضاعف یافته و در همین راستا است که عرفان های منفی رقیب، عرفان های نو ظهور که به نام عرفان های وارداتی امروزه شناخته می شود خودنمایی می کند. لذا اصل بحث ضرورتش قابل تردید نیست.

۱. این متن برگرفته ای از دو جلسه سخنرانی حضرت استاد در این موضوع می باشد.

مقدمه دوم: معانی عرفان

واژه عرفان حداقل دارای چهار اطلاق است. به این معنی که واژه عرفان گاهی به معنای سیر و سلوک عملی است که از مقوله عمل است و گاهی اوقات از مقوله علم و معرفت است که باز دارای دو اطلاق می‌باشد. گاهی عرفان بر نوعی معرفت شهودی و کشفی که محصول و دستاورد سیر و سلوک عملی است اطلاق می‌شود که نتیجه عمری سیر و سلوک و ریاضت شرعی است و گاهی نیز عرفان به معنای صرف علم با همان مبنایی که امروزه در مجامع آکادمیک و حوزوی از علم می‌شناسیم می‌باشد.

عرفان به معنای آخر دارای دو شعبه عرفان نظری و عملی می‌باشد. عرفان عملی عرفانی است که متکفل تبیین مراحل عملی سلوک الی الله می‌باشد که معروفترین کتاب در این باب کتاب منازل السائِلین خواجه عبدالله انصاری با شرح عبدالرزاق کاشانی می‌باشد.

و علم عرفان نظری علمی است که تبیین کننده دیدگاه‌های جهان‌شناسانه عارف است.

شایان ذکر است که اقسام چهارگانه فوق‌الذکر با یکدیگر از همه اطراف تلازم ندارند بدین معنی که اگر چه معرفت الله که در نتیجه شناخت کشفی - شهودی است اقسام دیگر عرفان را در درون خود دارد اما بر عکس آن تلازم ندارد یعنی ممکن است شخص علم عرفان نظری بداند اما اهل معرفت نباشد مانند جناب شیخ الرئیس که صاحب متن نمط العارفین است و یا ابن حمزه فناری که عارف بسیار قوی‌دست در عرفان نظری است در حالیکه قاضی دولت طاغوت نیز می‌باشد. و یا مثلاً سلسله عرفای اخیر مکتب نجف که از مرحوم آیه‌الحق آقا سید علی شوشتری شروع شده و تا عصر ما امتداد یافته و این بزرگواران در عرفان عملی کامل و قوی دستند اما شاید برخی از ایشان در عرفان نظری اصطلاحی چندان قوت دست ندارند. (مرحوم استاد آشتیانی چنین نظری داشتند)

مقدمه سوم: معنای عرفان مثبت

عرفان مثبت و عرفان منفی، یک جعل اصطلاح است و از مصطلحات علمی متعارف نیست؛ سوالی که در بادی امر به ذهن می‌آید اینست که: آیا این اصطلاح یک عبارت پارادوکسیکال نمی‌باشد؟ و آیا ممکن است عرفان غیر مثبت باشد؟

جواب آنست که اگر عرفان را مطلق گرایش به غیب و کشف آن معنا کنیم، این عبارت تناقض نیست و صحیح می‌باشد؛ ولی اگر عرفان را همان عرفان حقیقی و معرفت الله در نظر بگیریم، قطعاً تناقض است و عرفان منفی نداریم. چون امروزه عرفان در اصطلاحی عام به کار می‌رود و بحث از عرفانهای کاذب رواج یافته است در اینجا از این اصطلاح استفاده می‌شود.

مقدمه چهارم: تفاوت عرفان و تصوف

نکته دیگر این که در گذشته عرفان و تصوف مترادف با یکدیگر بوده اما امروز، حداقل در میان علمای شیعه، معمولاً اصطلاح تصوف با عرفان و اصطلاح متصوفه با عرفا تفاوت دارد.

امروزه عارف به کسی گفته می‌شود که اهل سیر و سلوک با حفظ همه مبانی شرعی است. به عبارت دیگر عارف حقیقت را پایان طریقت و طریقت را زیر مجموعه شریعت می‌داند. اما صوفی معمولاً به شخصی گفته می‌شود که دارای رفتارها و آدابی است که از گذشته در دست‌ها بوده و خلفاً عن سلف حفظ شده است و التزام عملیش به شریعت کامل نیست؛ و گاه حتی از سنت کوتاه کردن شارب، سر بر می‌تابد.

پس از مقدمات جا دارد که ابتدا به عوامل انحراف در عرفان و سپس شاخصه های عرفان مثبت و منفی بپردازیم.

عوامل انحراف در عرفان

این عوامل را می‌توان به دو بخش درونی و بیرونی تقسیم نمود.

عامل درونی انحراف در عرفان را علما تعبیر به «ارادت» می‌کنند. یکی از ارکان عرفان مقوله «ارادت» است. یعنی سالک باید مرید باشد و این یک مقوله خاصی است که با محبت، مودت، رفاقت و صداقت و... تفاوت دارد و سخن اهل عرفان در مورد سالکی که شاگردی می‌کند اینست که باید در برابر استاد کالمیت بین یدی الغسال باشد و شعار سالک یکسر این باشد که:

از تو به یک اشارت از من به سر دویدن

بنابراین ارادت یک مقوله بسیار شیرین برای نفس آدمی است و در عین حال مانند چاقوی دولبه بسیار خطرناک است. به همین دلیل است که در مورد انتخاب و اختیار

استاد، اهل معرفت بسیار سخن گفته‌اند و حتی تأکید می‌کنند که اگر استاد طی الارض داشت؛ طی السماء داشت، اخبار از غیب کرد؛ روی آب راه رفت؛ این کارها هیچ کدام دلیل بر کمال نیست. چون این کارها در مراحل مکاشفات روحیه حاصل می‌شود و از این مرحله تا مرحله کمال که مرحله مکاشفات ذاتی است، فرسنگ‌ها فاصله است.

جای تأسف دارد که اگر چه در مقام نظریه پردازی و گفتار در باب دقت در انتخاب استاد بسیار تأکید شده است اما در عمل اینگونه رفتار نشده است. تاریخ عرفان نشان می‌دهد چون آدمی نسبت به مسائل ماوراء الطبیعه دستی خالی دارد، بصرف مشاهده کوچکترین امر غیر عادی دل می‌بندد آن هم در حد ارادت. که در این صورت هم مرید از بین می‌رود و هم مراد. از این بیان می‌توان یکی از شاخصه‌های عرفان منفی را نیز کشف نمود.

عامل بیرونی انحراف عرفان، استفاده ابزاری دشمنان دین از برخی مقوله‌های داخلی عرفان است، همانطور که می‌دانیم در عرفان مفاهیمی از قبیل عزلت توجه‌های درونی، خلوت، عدم توجه به غیر خدا وجود دارد که در صورت تبیین صحیح آن مفاهیم ارزشی هستند اما دشمنان اسلام به ویژه یهودیت از همین مفاهیم با تفاسیر نامطلوب بالاترین استفاده را کرده است. بنحویکه امروزه در سطح جهان شاهد رگه‌های بسیار قوی تصوف در همه کشورهای اسلامی هستیم. که متأسفانه برخی از آنها اصلاً در جهت اعتلای کلمه الله نیستند.

این دو عامل درونی و بیرونی باعث گشته تا انحراف در سطح مسائل عرفانی نسبت به سایر دانش‌های اسلامی و نسبت به برخی دیگر از فرقه‌های اجتماعی گسترده‌تر باشد، با توجه به این مقدمه نگارنده نکاتی را در ارتباط با عرفان منفی عرضه داشته که قهراً آنچه در مقابل این نکات وجود دارد به عنوان عرفان مثبت قابل طرح می‌باشد.

بیست شاخصه عرفان منفی

عرفان منفی در حوزه علم و اعتقاد و در حوزه عمل و رفتار لا اقل به بیست ضعف مبتلا است که در ادامه به ویژگی‌ها و ممیزات هر یک در دو ناحیه علم و عمل می‌پردازیم. البته باید توجه نمود که مثبت و منفی بودن عرفان یک مفهوم تشکیکی است و هر چه عرفانی از شاخصه‌های منفی به دور باشد به عرفان حقیقی نزدیکتر میشود.

الف) در ناحیه علم

۱. عرفان مثبت به حقانیت وحی و کشف معصوم معتقد است و آن را محور قرار می دهد و در آن کشف و شهود یک انسان کامل به عنوان مبدا مطرح است. در مقابل عرفان منفی عرفانی است که در مبادی آن، بجای کشف و شهود کامل و سالم، عقاید فردی، گروهی و مذهبی جایگزین شود و با آن حقائق توجیه میشود.

از همین دسته است جمله نامربوطی که خطبه شقشقیه علی بن ابی طالب علیه السلام را از شطحیات می داند؛ همانطور که مشاهده می شود در این جا عقاید فردی و گروهی مذهبی جای کشف سالم نشسته است. و چون آن فرد از اهل تسنن است و این خطبه صراحت در تخطئه خلفای غاصب دارد، لذا این چنین تعبیر می نماید.

۲. عرفان منفی عرفانی است که از تحلیل های عقلی و دقت نظرهای خردورزانه صاحبان خرد خود را مستغنی دانسته و به خود اجازه گفتن حرف خلاف عقل بدهد. برخی از عرفا در تاریخ هر کجا مبحث قدری دقیق و عمیق گردد و به کشف گره خورد در موردش می گویند: هذا طور وراء طور العقل.

صدرالمتألهین در جواب این جمله می فرماید: چه عقلی؟ چرا ما عقل خالی از وهم را محروم بدانیم؟ عقل کار کرده ریاضیت کشیده چرا نتواند سرک بکشد و آنچه را که عارف می بیند اثبات نماید؟ پس اگر مراد آنست که این سخنی غیر عقلانی است این حرف خطا و نشانه عرفان منفی است.

ولی اگر مراد اینست که فهم برخی از مسائل برای عقل دشوار است و عقل آغشته به وهم از فهم آن عاجز است سخنی حق است؛ زیرا گاه قرنهای زمان برده که فلاسفه توانسته اند مشکلی علمی را حل کنند گرچه مشکل بودن راه سخنی است و بسته بودن راه سخن دیگر.

۳. در نتیجه شاخصه های پیشین، عرفان مثبت بر فهم مذهب صحیح تاکید دارد و بخلاف عرفان منفی، فرامذهبی و فرادینی نیست در حالیکه عرفان منفی می گوید: مذهب عاشق ز مذهبها جداست و تقیدی به مذهب خاص ندارد.

۴. عرفان مثبت اساس عرفان، یعنی نظریه وحدت وجود را به گونه ای صحیح تقریر می کند؛ ولی در عرفان منفی توحید غلط و یا ناقص تقریر می شود و همین است که در بسیاری از رشته های تصوف و عرفان به جهت تقریر غلط نظریه وحدت وجود با اتحاد و

حلول و جهان خدائی روبرو می شویم.

در عرفان‌های منفی چون علم کم‌رنگ است معمولاً توحید نیز درست فهمیده نمی‌شود. وحدت وجود حقیقتی بسیار عالی است و لذا یا شخص باید رسیده باشد تا آن را صحیح بفهمد و یا با تأملات عمیق عقلی بدان برسد و حتی بزرگان علم نیز گاهی آن را اشتباه می‌فهمند؛ به عنوان مثال مرحوم سید احمد کربلانی در طی هفت نامه تلاش می‌فرمود به امثال مرحوم کمپانی این‌را بفهماند که آنچه شما از وحدت وجود می‌فهمید نادرست است و حرف عرفاء نیست؛ یعنی بحث آنقدر دقیق است که کسی چون مرحوم کمپانی نیز در فهم دقیق و صحیح آن دچار لغزش شده است تا اینکه بعدها یکی از شاگردان مرحوم قاضی بحث را با محقق اصفهانی (کمپانی) ادامه دادند و مطلب را برای ایشان منفتح فرمودند.

۵. پنجمین ممیزه عرفان منفی آنست که در فهم دین به روز نباشد. توضیح اینکه فهم دینی مانند سایر فهم‌ها تکامل می‌پذیرد و شرایط زمان، مکان، پیشرفت‌های علمی و حتی پیشرفت‌های ابزاری در تکامل فهم دین بسیار تأثیرگذار است بنابراین اگر فهم دینی به روز نباشد قهراً مبانی عرفانی او نیز به روز نخواهد بود. به عنوان مثال اگر منابع حدیثی پالایش گردد ممکن است بخشی از عرفان ما دستخوش تغییر شود که در این صورت عرفان منفی عرفانی است که بهراسد از اینکه مبدا بعضی از آنچه که به او معتقد است از بین برود.

۶. عرفان مثبت تاویل‌گرایی افراطی ندارد و ضوابط تاویل را رعایت می‌کند مثلاً ارتباط ظاهر با باطن قرآن را حفظ می‌کند در حالیکه در عرفان منفی چنین نیست و تاویلات افراطی انجام می‌دهد.

۷. عرفان مثبت به عالمان دین و فقهانی که اهل عرفان نیستند بدبین نمی‌شود؛ اما عرفان منفی به علماء دینی بدبین می‌شود و احیاناً بی‌اعتنائی یا کم‌اعتنائی می‌کند؛ خدا رحمت کند عارف بزرگ مرحوم شیخ محمد بهاری (عارف بزرگ همدانی) در کتاب **تذکره المتقین** به صراحت نوشته‌اند که اول مصیبتی که دامن سالک را می‌گیرد - اگر دقت لازم را نداشته باشد - این است که به علماء و فقهاء بدبین می‌شود؛ به عنوان مثال چون به کشف و شهودی رسیده، فقهاء در نظرش خورد و کوچک جلوه می‌کند.

ب) در ناحیه عمل

۱. عرفان منفی عرفانی است که عرفان را مقدمه چیز دیگری غیر از خداوند قرار می‌دهد بر خلاف عرفان مثبت که عرفان هم مقدمه خداست. در این باره در نمط العارفین بوعلی سینا به تعبیر بلندی اشاره دارد بدین مضمون: «من آثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی» یعنی، هر کس به سراغ عرفان به خاطر خود عرفان برود مشرک است! با این تعبیر پر واضح است جایگاه کسانی که به سراغ عرفان می‌روند به جهت مریدداری و جلب مستمع و تکدی‌گری و... چه خواهد بود.

در نتیجه همین مسأله یکی از تفاوت‌های مهم عرفان منفی با عرفان مثبت در مسیر حرکت آنست که در عرفان منفی گاه هدف تقویت نفس است در حالی که در عرفان مثبت هدف فناء نفس و لقاء الله می‌باشد.

تفاوت میان عرفان مثبت و تصوف باطل نیز در همین قسمت پدیدار می‌گردد؛ بدین معنی که در برخی فرق تصوف مانند عرفان منفی تمام تلاش‌ها در جهت تقویت نفس است تا نفس بتواند کارهای خارق‌العاده انجام دهد و از خود ظهور و بروز داشته باشد. در عرفان منفی شخص چله‌نشینی می‌کند، اربعین می‌گیرد، گوشت نمی‌خورد، صمت می‌گزیند، رهبانیت دارد تا نفسش قوی گردد، نظیر رفتار مرتاضین هندی که چهل روز او را دفن می‌کنند و بعد از چهل روز قبر او را می‌شکافند و او بلند می‌شود و به زندگی عادی اش ادامه می‌دهد که این رفتارها شرک محض است. بر خلاف عرفان مثبت که در صدد فناء نفس است و اصلاً در پی ظهور و بروز نیست.

۲. گذشته از آنکه عرفان مثبت به مسیری مقابل خدا چون دنیا و تقویت نفس دعوت نمی‌کند، عرفان مثبت مرتبت عرفان را نیز در مسیر الهی حفظ می‌کند و بخلاف عرفان منفی آن را به اخلاق و یا حداکثر اخلاق عرفانی فرو نمی‌کاهد. این مسأله کار خیلی سنگینی است. متأسفانه زیاد شده که کسی را که به دنبال اخلاق است به اشتباه عارف معرفی می‌کنند؛ به نام عرفان، و به کام اخلاق؛ این انحراف است. در عرفان مثبت تأکید داریم که مرتبت و جایگاهش حفظ شود و در همان مثبت به مادیون مقام فناء دعوت نکند و به کمتر از لقاء الله قناعت نرزد.

۳. عرفان منفی عرفانی است که در عمل به جای تأکید بر روی قرآن و سنت و تجربه سلوکی بر روی آداب و عادت من عندی تأکید کند. امروزه برای خیلی از فرق تصوف بلند

کردن موی سر و بلند کردن شارب از ارکان عرفان و تصوف گشته است. بدین معنی که به عنوان مثال اگر شارب او را کوتاه کنند مثل اینست که سلوک او از بین رفته است این همان عرفان منفی است و به عبارت دیگر باید گفت که در اصطلاحی همان تصوف فعلی است. عرفان مثبت در ناحیه عمل یک اصل کلی دارد و آن اینکه حقیقت در پایان طریقتی است که زیر مجموعه شریعت باشد و لذا در جایی که شریعت وجود نداشته باشد قهراً طریقتی نیز نمی ماند.

۴. چهارمین ویژگی عرفان منفی آنست که در او فاصله معصوم از غیر معصوم از بین برود و یا کم رنگ شود. در مقابل عرفان مثبت که این فاصله را کاملاً حفظ می نماید، و غیر معصوم را بر فرض انسان کامل بودن نیز خالی از نوعی سهو و خطا در مسائل علمی نمی داند و لذا به غیر معصوم در مسائل علمی تعبد صد در صد ندارد.

۵. عرفان مثبت تخصص فقیهان را ارج می نهد و بر تقلید از مرجع اعلم تأکید می ورزد؛ اما عرفان منفی چون به علمای ظاهر بدبین است، تخصص فقیهان را ارج نمی نهد و در عمل یا اصلاً اهل تقلید نیست و یا لزوماً اهل تقلید از اعلم نیست؛ بلکه بر اساس سلیقه تقلید می کند.

۶. عرفان منفی عرفانی است که ذوابعاد بودن دین را نادیده بگیرد و بخشی از ابعاد دین، بخش دیگر را ذبح و یا کم رنگ کند. توضیح بیشتر آنکه بشر دارای ابعاد گوناگونی از قبیل جسم، ذهن، قلب، روح، خردورزی، احساس و عواطف و گرایشات می باشد. و براساس همین معجون پیچیده دین نیز دارای ابعاد گوناگونی است تا بتواند ابعاد انسانی را سیراب نماید. و لذا نباید ابعاد مختلف آدمی نادیده گرفته شود. در حالی که در عرفان منفی، صرفاً بر مطالب عرفانی تأکید می گردد و به اسم تأکید بر بخشی از ابعاد دین، بخش دیگر نادیده گرفته می شود.

به عنوان نمونه یکی از مشکلاتی که در عرفان منفی مطرح است این است که عرفان به گونه ای بر مطالب عرفانی تأکید می کند که بعد حماسه دین از بین می رود. مانند شکلی که الآن کشور پاکستان با آن مواجه است. بدیهی است همانطور که با تأکید بر جهاد و حماسه، بریدن از جهاد اکبر به معنی عرفان مطلوب نیست؛ با تأکید بر جهاد اکبر نادیده گرفتن جهاد اصغر نیز نامطلوب است. بلکه حماسه در کنار عرفان و عرفان در کنار حماسه مطلوب است.

۷. هفتمین آفت عرفان آنست که مفاهیم ارزشی آن بگونه‌ای غلط تفسیر شود. به عنوان مثال «عزلت» واژه‌ای است که در روایات بسیاری مورد تأکید قرار گرفته است و علمای اخلاق و عرفان از آن تعبیر به «کن فیهم و لاتکن معهم» می‌نمایند. یعنی اینکه سالک باید از طرفی مانند سایر افراد در جامعه با حفظ شرائط منشأ اثر باشد و از طرف دیگر با توجهات درونی و تأملات سلوکی متوجه جای دیگر باشد. این معنای صحیح عزلت است که با رهبانیت فاصله بسیاری دارد لکن در عرفان منفی ممکن است به رهبانیت تفسیر گردد.

۸. عرفان مثبت به سلسله داشتن معتقد نیست و یا لااقل آن را ضروری نمی‌داند و حال آنکه در عرفان منفی به سلسله اعتقاد کامل دارند و تصور بر این است که در عرفان نیز مانند سلسله سندی که در روایات وجود دارد، باید حتما سلسله‌ای وجود داشته باشد تا برسد به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در این راستا نیز چون گاهی سلسله با نقصان و انقطاع مواجه می‌شود و کسی را ندارند بالاجبار افرادی را جایگزین می‌کنند که دارای مقام عارفانه‌ای هم نیستند.

۹. عرفان مثبت به دنبال شایسته‌سالاری می‌باشد نه روابط سببی یا نسبی؛ لذا بزرگان عرفان اگر احساس می‌کردند کسی که شایسته باشد وجود ندارد کسی را برای بعد از خود معرفی نمی‌کردند؛ ولی در مقابل، عرفان منفی اینگونه نیست و بعضا دیده شده قطب فرقه‌ای بعد از خود، پسرش را که ۱۴ سال بیشتر ندارد و به سن تکلیف هم نرسیده به عنوان قطب انتخاب کرده است.

۱۰. عرفان مثبت تعادل دارد و از مبالغه در شان افراد دوری می‌کند و حال آنکه در عرفان منفی این مبالغه در حد افراط وجود دارد و افراد در مدح دیگران بدون داشتن مستند علمی چیزهایی می‌گویند که قابل اثبات نیست و بلکه گاه قابل رد است.

۱۱. عرفان مثبت بر کمال استاد و یا لااقل مجاز بودنش از طرف انسان کامل تأکید دارد؛ کامل هم در اصطلاح عرفان به کسی گویند که اسفار اربعه‌اش تکمیل است و یا لااقل به فناء - آخر سفر اول - و بعد به بقاء رسیده است؛ اما در عرفان منفی مفهوما و یا مصداقا اینچنین نیست یعنی یا اصلا بر کمال استاد تأکید نمی‌ورزند و یا در تعیین مصداق دچار مشکل‌اند و دقت لازم را ندارند مانند همان جانشینی پسر ۱۴ ساله به عنوان قطب بعد از خود که در قبل بیان شد.

۱۲. عرفان مثبت از شطحیات به دور است و یا لااقل اگر شطحیاتی دارد آن را توجیه نمی‌کند و به اشتباهات خود معترف است.

۱۳. عرفان مثبت عرفان را عام و همه را قابل آن می‌داند؛ مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند: راه عرفان جاده اصلی دین بوده ولی آنقدر مردم این راه را نرفتند تا اینکه جاده حاشیه‌ای شده است؛ ولی در عرفان منفی عرفان را از ابتدا فقط مخصوص افراد خاصی می‌داند.

نکته ای در باب منابع عرفان مثبت:

نکته‌ای که در این قسمت شایان ذکر است آنست که دستوراتی که عارف واقعی به شاگردان خود می‌دهد از سه حالت خارج نیست:

یا اینکه از قرآن اخذ شده است مانند اینکه به سالک دستور می‌دهد که قبل از طلوع و غروب ذکر «سبحان الله» بگوید که این نص قرآن است؛ ﴿سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ (سوره ق، آیه ۳۹)

و یا اینکه از سنت گرفته شده است مانند اینکه به سالک دستور می‌دهند که روزی هزار بار ذکر «لا اله الا الله» بگوید که در روایات نیز این مطلب آمده است.

و گاهی بعضی از دستورات منوط به تجربه سلوکی است. توضیح اینکه به عنوان مثال عارف با استفاده از داستان حضرت یونس و بر اساس تجربیات سلوکی خود یا دیگر اولیا و برکاتی که از آن مشاهده نموده‌اند، روزی ۴۰۰ بار ذکر یونسیه را تجویز می‌نماید و یا اینکه با استفاده از روایات کراهت خوردن گوشت، خوردن بیش از دو یا سه بار در هفته را ممنوع می‌نماید. اینها تجربیات سلوکی هستند که بسیار ارزشمند نیز می‌باشد و هیچ‌گونه منع شرعی و قانونی و دینی نیز ندارد و لذا در این زمینه هیچ‌گونه نقدی بر عرفان مطرح نیست. البته پر واضح است که این تجربیات، اعمال و آداب و توصیه‌های من عندی و خلاف دین نیستند مانند مو یا شارب بلند کردن و...

غفلت حوزه‌های علمیه از اهمیت عرفان

نکته آخر که در حقیقت درد دلی است آنکه متأسفانه حوزه‌های علمیه از مسأله تصوف و عرفان در جهان اسلام غافلند. طبق آماري که در دست است طی چند سال اخیر ۹۵٪ کسانیکه در کشورهای غربی، اروپائی و آمریکا به اسلام گرایش پیدا کردند از دریچه عرفان

و تصوف بوده است یعنی در غرب کمتر کسی به وسیله کلام، فلسفه، فقه و اصول به اسلام گرایش پیدا می‌کند.

در تمامی کشورهای جهان گرایش‌های عرفانی وجود دارد فرق متصوفه در حال تسخیر جهان می‌باشند و جمعیت فرق تصوف اهل تسنن را حدود پانصد میلیون نفر می‌شمرند. در حالی‌که حوزه‌های علمیه غافل است. نه الگو می‌دهد، نه کتاب می‌نویسد نه کتاب تدریسی و نه کتاب تخصصی و اصلاً بطور کل غافل هستیم. در حالیکه می‌توان با استفاده از این حربه حتی بر مسائل غیر عرفانی نیز کارگزار و تأثیرگذار بود. در جهان امروز در مسائل دینی، حرف اول از آن عرفان و تصوف است، و حوزه‌های علمیه باید با پالایش این بخش و عرضه صحیح آن و استفاده بهینه از آن التفات ویژه‌ای به آن نمایند.

راه حل چیست؟

اولین قدم آنست که در حوزه‌های علمیه به جد رشته عرفان بصورت یک رشته تخصصی مطرح شود و خوش ذهن‌ترین طلاب به این رشته گسیل شوند. بنیان‌گذار انقلاب و مروج عرفان اصیل در عصر ما در نامه خود به گرباچف نوشتند: «دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفا و به خصوص محیی الدین ابن عربی نام نمی‌برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خیرگان تیزهوش خود را که در این گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر ز موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد».

قدم بعدی آنست که باید بزرگان حوزه نیز به اهمیت این موضوع واقف شوند و بدانند که امروز عصر اکتفا به فقه و اصول نیست و یا اینکه لااقل در خارج کشور با فقه و اصول نمی‌توان گرایش جوان‌ها به اسلام را جذب کرد؛ زیرا امروز هر کس به طرف دین روی می‌آورد نوعاً از مقوله عشق و معرفت و محبت جذب می‌شود؛ اما متأسفانه چون برخی از مسؤولین امر نه آمار در دست دارند و نه از مسائل جهانی در این زمینه مطلع‌اند از آن غافلند.

شاخصه‌های مکتب عرفانی نجف اشرف

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد حسن وکیلی^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم

چکیده: با رواج یافتن جریان‌های عرفانی کاذب و نحله‌های تصوّف باطل، شناخت دقیق عرفان اصیل شیعی ضرورتی دوچندان یافته است. مکتب عرفانی نجف اشرف جامع‌ترین مکتب عرفانی شیعی است که با شناخت آن می‌توان دیگر مکاتب را محک زد. مقاله حاضر با بررسی چهار محور هدف، شاهراه، راهکارها و آثار و لوازم این مکتب به تبیین شاخصه‌های آن پرداخته و اموری از قبیل: فناءذاتی، معرفت نفس، لزوم ولایت، تعبد به شریعت، عشق، ضرورت استاد، علم و فقاہت، حضور در عرصه اجتماع و نداشتن آداب خاص را از شاخصه‌های آن برمی‌شمارد.

کلیدواژه: مکتب عرفانی نجف، فناء ذاتی، معرفت نفس، عشق، ذکر، فکر، مراقبه

گرایش به عرفان و معنویت و عوالم غیر مادی از امور فطری بشر است که در طول تاریخ، در اطراف و اکناف کره خاکی وجود داشته است ولی علی رغم فطری بودن اصل این راه، دشواری و پیچیدگی آن سبب پدید آمدن انحرافات فراوانی در این عرصه گردیده است و جز کسانی که دست تأیید الهی راهبر ایشان شده، دیگران یا از جاده برون افتاده‌اند و یا در مراحل میانی توقّف نموده‌اند.

مکتب عرفانی نجف اشرف در قرن اخیر - که می‌توان آن را عرفان شیعی فقاہتی نام نهاد - مکتبی است که توسط مرحوم آیه الله سید علی شوشتری در نجف پایه‌گذاری شد و به وسیله شاگرد ایشان مرحوم آیه الله حاج ملا حسینقلی همدانی توسعه یافت. مرحوم آیه الله حاج ملا حسینقلی همدانی با تربیت شاگردانی بسیار از جمله مرحوم آیه الله حاج سید احمد کربلایی، مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، مرحوم آیه الله حاج

۱. این مقاله سابقاً در مجله حکمت و عرفانی، شماره یک منتشر شده و اکنون با مختصر تغییراتی در این مجموعه درج می‌شود.

شیخ محمد بهاری این مکتب عرفانی را در نجف اشرف و کربلا و قم و برخی دیگر از شهرهای شیعی استمرار بخشید و پس از آن نیز به دست مرحوم آیه الله قاضی و شاگردان بزرگوارشان تأثیر شگرفی بر جامعه تشیع نهاد. این مکتب که از متن کتاب و سنت جوشیده است، در میان تمام مکاتب عرفانی و معنوی از جهت کمال و استقامت و جامعیت همچون خورشید فروزانی است که با بررسی شاخصه‌های آن می‌توان سائر مکاتب را محک زد و سره را از ناسره جدا نمود و طبیعی است که ضرورت این امر با توجه به رواج عرفان‌های کاذب شرقی و غربی و سلاسل تصوّف باطل در عصر اخیر، دو چندان گردیده است.

این شاخصه‌ها برخی در هدف و برخی در راهبرد و شاهراه رسیدن به هدف و برخی در راهکارهای آن می‌باشد و برخی از لوازم این مکتب محسوب می‌شود. این نوشتار در صدد است بر اساس آثار به جای مانده از عرفای بزرگ این مکتب به گزارشی اجمالی و بدون شرح و استدلال از این شاخصه‌ها بپردازد.

۱. هدف سلوک: لقاء الله و فناء ذاتی

اصلی‌ترین تفاوت این مکتب عرفانی با سائر مکاتب هدف است. در این مکتب غرض از سیر و سلوک، فقط و فقط رسیدن به نهایت درجه عبودیت و بندگی که ملازم با معرفت خداوند متعال به نحو ممکن است، می‌باشد. عارفان این مکتب تأکید بلیغی دارند که بالاترین کمال و برترین آرامش و شیرین‌ترین لذت معرفت خداوند و لقای وی می‌باشد و هر کس به مادون این مقام قناعت ورزد، مغبون گردیده است چرا که غیر او شایسته طلب نیست.

مرحوم آیه الله حاج سید احمد کربلائی قدّس سره می‌فرمایند:

«پوشیده نباد بر طالب حق جلّ و علا که علاوه بر اینکه سائر اشیاء و موجودات غیر از حضرت حق جلّ و علا در معرض فنا و زوال است و لهذا شایسته مطلوبیت نیست. ممکن بما هو ممکن را هیچ موجودی نافع و مفید نیست جز حضرت حقّ جلّ و علا چه هر آنچه فرض کنی غیر او، چون ممکن است، محتاج است من جمیع الجهات به حضرت او جلّ و علا... و لهذا هیچ موجودی غیر از او نه در زمین و نه در آسمان و نه در دنیا و نه در آخرت شایستگی مطلوبیت را برای شخص عاقل و دانا ندارد جز حضرت او جلّ و علا... لهذا شایسته برای عاقل چنانست که صرف نظر و همّت طلب از جمیع اشیاء غیر از او نموده و به مقتضای ﴿قل الله

ثم ذرهم ﴿ همت طلب را منحصر در او نموده و او را بذاته و بنفسه [مخاطب] قرار داده، بگوید:

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنا حلوا به کسی ده که محبت
نجشیده»^۱

رسیدن به این مقام عالی از دید این مکتب - چنانکه در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده - ملازم با خرق حجب ظلمانی و نورانی است و چون حجاب بین خالق و مخلوق - به مقتضای روایات و همچنین برهان و مشاهدات اهل معرفت - حجاب مخلوقیت و تعین است، از خرق حجب، به فناء تعبیر می نمایند و گاه فناء ذاتی را بالاترین درجه سیر ممکن می شمرند، آیه الله ملکی تبریزی می فرمایند:

«فاذا تجلّی جل جلاله لنبی او ولی بذاته فلا یری شینا غیره حتی نفسه و رؤیته و فنی عن العالم عن نفسه و عن فئانه و بقی برّبه فیخبر عن الواقع و یقول: «لیس فی الدار غیره دیار و علینا رحمة الملک الغفار» و هذا هو آخر المقامات و لا مطمع لأحد - نبیا کان او ولیاً، بشرا کان أو ملکا - فی غیره.»^۲

علامه طهرانی رضوان الله علیه در وصف مرحوم آیه الحق حاج سید هاشم حدّاد می فرماید:

«لفظ فناء بیشترین لفظی بود که بر زبان حدّاد عبور می کرد و هیچ چاره و گریزی را بالاتر از فناء نمی دید، و رفقای خود را بدان دعوت می نمود.»^۳
در مقابل این مکتب، دو گرایش کلی وجود دارد:^۴

۱. مکاتبی که دعوت به غیر خدا نموده و تمام همّ ایشان تقویت نفس و دست یافتن به نیروهای ماورائی و کرامات و خرق عادات در غیر مسیر الهی است و برای تحصیل این قوا، به ریاضت می نشینند. بسیاری از عرفان های نوظهور و برخی از فرق تصوّف دعوت به این معانی می نمایند.

۲. مکاتبی که - گرچه دعوت غیر الهی ندارند - ولی یا به صرف عبادات ظاهری و

۱. تذکرة المتّقین، انتشارات نهانندی، قم، ۱۳۷۵، ص ۱۷۹، ۱۸۰

۲. لقاء الله، انتشارات آل علی، قم، ۱۳۸۸، ص ۲۴۷

۳. روح مجرد، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، ۱۴۱۸ ق، ص ۸۷

۴. در این باره رک: المیزان، اسماعیلیان، ج ۶، ص ۱۹۲ - ۱۹۴

اعمال شرعی اکتفاء می نمایند و یا به برخی مراتب مادون معرفت ذات واجب تعالی و فناء دعوت می نمایند و غایت سیر بشر را ورود به برخی از عوالم غیر مادی می شمارند.

مسیر بزرگانی همچون مرحوم ملافتح الله سلطان آبادی و آیه الله سید مرتضی کشمیری قدس سرّه در این مرحله از اهل عرفان جدا می شود؛ چنانکه شیخیه نیز چون نهایت سیر بشر را معرفت اسماء و صفات خداوند یا حقیقت امام علیه السلام می شمارند از آغاز هدفی غیر از هدف اهل عرفان را دنبال می نمایند.

سرّ مسأله این است که عالم اسماء و صفات چنان عظمت و نورانیت دارد که سلاکی که بدون استاد به آن وادی قدم می نهند، به واسطه عظمت آن منزل، آن را نهایت سیر می شمارند و از کمال نهائی انسان غفلت می نمایند. این گونه مکاتب معمولاً به وحدت شخصی وجود نیز معتقد نبوده و با آن مخالفت می ورزند.

مرحوم ملکی تبریزی می فرماید:

«و بالای آن هذه النفوس الضعيفة اذا انكشف لها انوار بعض العوالم العالیه يتخلون انه نور الواجب تعالی، من جهة ضعف مدارکهم و قلة معرفتهم كما يحكى ذلك لبعض العظماء من الأولیاء فضلا من غیرهم.»^۲

«و به ذهن من چنین می آید که هنگامی که انوار بعضی عوالم بالا برای نفوس ضعیف کشف می شود، خیال می کنند که نور واجب تعالی است، علت این همان ضعف مدرک و قلت معرفت آنهاست؛ چنانچه این مطلب در باره بعضی از اولیای بزرگ حکایت شده چه برسد به دیگران»

۲. شاهراه معرفه الله: معرفت نفس

در روایت آمده است که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم سؤال شد: «کیف الطريق الی معرفه الرب قال: معرفه النفس»^۳ (= راه معرفت پروردگار چگونه است؟ حضرت

۱. در مقدمه آیت الحق چنین نقل شده است: «مرحوم قاضی می فرمود: حاج سید مرتضی کشمیری به مقام توحید حق تعالی، عرفان محض ذات احدیت نرسیده بود. تمام کمالاتشان در اطوار عوالم و کرامات و مجاهده نفس و امثالها دور می زد و ما با ایشان با دست به عصا راه می رفتیم که از طرفی آزرده خاطر نشود و از طرفی مصاحبت و صحبت و آداب ایشان برای ما بسیار نافع بود. آقای حاج سید مرتضی با سخنان اهل توحید، مثل شخاطه (کبریت) بود که فوراً آتش می گرفت و تاب تحمل نمی آورد» (آیت الحق، حکمت، طهران، ۱۴۲۵، ص ۶۲)

۲. لقاء الله، ص ۲۴۳، ۲۴۴ (ترجمه عبارات نیز برگرفته از همین کتاب است)؛ و در این باره رک: روح مجرد، ص ۴۲۸، ۴۲۹

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۲

فرمودند: معرفت نفس)

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: «من عرف نفسه فقد انتهى الى غاية كل معرفة و علم»^۱ (هر کس نفسش را بشناسد به غایت هر علم و معرفتی رسیده است). و روایات در ارزش معرفت نفس و ملازمت آن با معرفه الله متضافر است.^۲

از دیدگاه عارفان بزرگ نجف نزدیک ترین و بهترین راه برای رسیدن به مقام معرفه الله و خرق حجب نورانیه و ظلمانیه، معرفت نفس می باشد و لذا گاه از این مکتب تربیتی به طریقه «معرفت نفس» تعبیر می شود. معرفت نفس کلید معرفه الله است و همه عبادتها و ریاضتها و شور و عشقها مقدمه آن می باشد.

مرحوم آیه الله حاج سید احمد کربلائی قدس سرّه در نامه ای به یکی از شاگردان خود می فرمایند:

«جان من به لب آمد از گفتن اینکه راه نجات و خلاص در استغراق ذکر الهی و تفکر در معرفت نفس و خودشناسی است. ذکر و فکر خود رهنمای تو خواهد شد. یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء

دواؤک فیک و لا تبصر و دواؤک منک و لا تشعر

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.»^۳

و مرحوم آیه الله ملکی تبریزی می فرمایند:

«و أمّا [الفکر] للمتوسّطین الذین لاحت لهم بعض أسرار الكون و آلقوا بعض الحجب الظلمانیة ففکرهم فی معرفة النفس حتی ینکشف لهم عنهم الحجب الظلمانیة کلّها حتی حجاب الخیال و الصور و یتجلی لهم نفسهم و حقیقتهم فاذا حصل لهم هذه المرتبة الجلیلة و فازوا بذلک المقام الجلیل انفتح له الباب الی معرفة الرب و ینکشف له حقائق العوالم، لا سیما عالم المبدأ»^۴

و از علامه طباطبائی نقل شده است:

«طریق توجه به نفس طریقه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بوده است و شاگردان

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۲

۲. جهت ملاحظه مجموعه ای از این روایات رک: المیزان، ج ۶، ص ۱۷۴

۳. تذکرة المتّقین، ص ۱۸۵، ۱۸۶؛ رک: ص ۱۸۱

۴. لقاءالله، ص ۲۱۰؛ مرحوم ملکی تبریزی همین مطلب را در نامه خود به آیه الله کمپانی از استادشان مرحوم آیه الله حاج ملا حسینقلی همدانی نقل می فرمایند (رک: همان، ص ۲۷۱)

ایشان همه طریق معرفت نفس را می‌پیموده‌اند که ملازم معرفت رب خواهد بود.»

« باری رویه مرحوم استاد آقای قاضی نیز طبق رویه استاد بزرگ آخوند ملاحسینقلی همان طریق معرفت نفس بوده است و برای نفی خواطر در وهله اول توجه به نفس را دستور می‌دادند... و رفته رفته معرفت نفس برای او حاصل شده و به وطن مقصود خواهد رسید. ان‌شاءالله...»^۱

توجه به نفس موجب انصراف انسان از عالم کثرات و حرکت به سوی وحدت است و سبب می‌شود انسان به فقر ذاتی خود که ملازم با ادراک غنی بالذات است پی ببرد.^۲ و از سوئی سبب سعه و گنجایش نفس می‌گردد و پس از تدبیر، نفس خود را بدون ماده و صورت مشاهده می‌نماید و از هر موجود زمانی و مکانی برتر می‌یابد^۳ و چون هر محدودی به اندازه خود به نامحدود علم پیدا می‌کند و مانند دریچه‌ای که نور به آن می‌تابد به اندازه خود نور می‌گیرد^۴، کسی که طالب معرفت الله است باید به نهایت سعه و گنجایش نفس برسد تا بالاترین درجه معرفت را بیابد و البته همه این امور مقدمه تجلی ذاتی و حصول فناء نفس و وصول به غایت قصوی است.

نکته قابل توجه این است که معرفت نفس و توجه به آن به معنای عام در تمام طرق معنوی و عرفانی وجود دارد^۵ ولی امر به توجه نفس و تشویق به رسیدن به معرفت حقیقت آن - که همان معرفت مرتبه عقلی یا برتر از آن می‌باشد و ملازم رفع حجب است - در بسیاری از مکاتب وجود ندارد.

مکاتبی که هدف آنها لقاء الله نیست همگی از این امر خالی‌اند و برخی از مکاتبی که با مکتب عرفای نجف قدس الله اسرارهم، هم هدف می‌باشند، معرفت نفس را شاهره و اساس سلوک تلقی نکرده و اهتمامشان به آن ضعیف است، چنانکه از مکتب منسوب به سید

۱. لب اللباب، حکمت، طهران، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۴۶ و ۱۵۰

۲. المیزان، جلد ۶، ص ۱۷۲؛ شیعه، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷، ص ۱۷۱ و ۱۷۲

۳. لقاء الله، ص ۲۱۰-۲۱۴؛ لب اللباب، ص ۳۳-۳۴؛ اسرار الصلوة، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۵ ق، ص ۷۱ و ۲۵۹

۴. در محضر علامه طباطبائی، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۷، ص ۱۲؛ و رک ص ۳۶۵

۵. المیزان، ج ۶، ص ۱۸۱-۱۸۵

بحرالعلوم بر می‌آید.^۱ گرچه این مسأله ارزشمند از اختصاصات مکتب نجف نیز نمی‌باشد.^۲

۳. راهکارهای حرکت به سوی لقاء الله

برای حرکت در شاهراه معرفت نفس و سیر در مراتب نفس دستورات العمل‌ها و باید‌ها و نبایدهایی در هر مکتبی وجود دارد که تفصیل آن در کتب عرفان عملی مورد بحث قرار گرفته است. برخی از این دستورات، همچون: صمت و جوع و سهر و عزلت و... دستوراتی است که در ادیان الهی و غالب طرق مدعی عرفان مشترک است. در اینجا به اختصار به چند مورد از راهکارهایی می‌پردازیم که به عنوان شاخصه‌های مکتب نجف می‌تواند تلقی گردد:

الف: لزوم ولایت اهل بیت علیهم السلام

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: «من سرّه آن لا یكون بینہ و بین الله حجاب حتی ینظر إلی الله و ینظر الله إلیه، فلیتولء ال محمد و یرأ من عدوهم و یأتمّ بالامام منهم فانه اذا کان کذلک، نظر الله إلیه و نظر الی الله»^۳ (= هر کس که دوست دارد که بین او و خداوند حجابی نباشد تا به خداوند نظر کند و خداوند نیز به او نظر نماید، پس به تولی آل محمد تمسک نموده و از دشمن ایشان تبری جوید و از امامی که از ایشان است پیروی نماید؛ چرا که اگر چنین باشد خداوند به او نظر نموده و او نیز به خداوند نظر می‌نماید.)

در مکتب عرفان شیعی فقهاتی، رسیدن به توحید و فناء تام جز با تمسک به ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام ممکن نیست. چرا که حقیقت سلوک به تعبیری، سیر در مراتب نفس امام است^۴ و حقیقت امام که همان مقام ولایت است حجاب اقرب می‌باشد و وصول به توحید جز با عبور از آن ممکن نیست و روی همین جهت معتقدند که کسانی که بدون معرفت امام و توسل به وی قدم در راه می‌نهند یا از باطن بر ولایت امام علیه السلام آگاه گشته و مستبصر می‌گردند و یا در مراحل میانی متوقف گردیده و راه وصول به معرفه الله برایشان مسدود می‌گردد^۵ و روی همین جهت مرحوم آیه الله قاضی مُصیر

۱. در رساله سیر و سلوک منسوب به سید بحرالعلوم تأکید آکید بر معرفت نفس و توجه به آن به چشم نمی‌خورد و طریقه ایشان در نفی خواطر نیز به جای ذکر و توجه نفس، توجه به اشیاء خارجی است. رک: لب‌الباب، ص ۱۴۰ - ۱۴۴

۲. در محضر علامه طباطبائی، ص ۳۲۹

۳. قرب الإسناد، مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵۱

۴. لب‌الباب، ص ۱۳۴

۵. علامه طهرانی، تعلیقه رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، علامه طباطبائی، مشهد، ص ۱۶۷

بوده‌اند که هر کس از اولیای الهی که به مقام کمال دست یافته، حتماً به حقیقت تشییع معترف بوده است؛ گرچه به خاطر تقیّه کتمان نموده باشد.^۱

گذشته از این امر که وصول به مقصد با معرفت امام علیه السلام ملازم است، یکی از مهمترین عوامل در طول سیر نیز توسّل به ذیل عنایات اهل بیت علیهم السلام است که اهل عرفان از آن با تعبیر «توجّه به استاد خاص و مرافقت با وی» یاد می‌نمایند.^۲ علامه طهرانی ره از از علامه طباطبائی ره نقل می‌فرماید:

«اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفّ کنند و بالأخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده است؛ اول: در حین تلاوت قرآن مجید... دوم: از راه توسّل به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام. زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.»^۳

و مرحوم قاضی در وصیت نامه خود می‌فرماید:

«... واجبات است و در مستحبات تعزیه‌داری و زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مسامحه ننمائید و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیرهما به جا بیاورید هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی‌شود و اگر هفتگی ممکن نشد، دهه اول محرّم ترک نشود.»^۴

باری، عشق و شیدایی عرفای نجف نسبت به اهل بیت علیهم السلام به صورتی است که نمونه آن در بین عموم عالمان شیعی به ندرت دیده می‌شود و در شرح حال‌هایی که از آن بزرگان در دست است به تفصیل به این امر پرداخته شده است.^۵

۱. روح مجرد، ص ۳۴۳-۳۵۲

۲. رساله سیر و سلوک، ص ۱۶۶-۱۶۸، لب اللباب، ص ۱۳۳، ۱۳۵

۳. لب اللباب، ص ۱۵۰

۴. عطش، شمس الشموس، طهران، ۱۳۸۳، ص ۳۲۴

۵. به عنوان نمونه: رک: چلچراغ سالکان، انتشارات نهاوندی، قم، ۱۳۸۱، ص ۴۵ و ۴۶؛ تذکرة المتقین، ص ۱۷۷؛ عطش، ص ۲۴۷-۲۸۳؛ دلشده، شمس الشموس، طهران، ۱۳۸۶، ص ۲۲۹-۲۷۲؛ الهیّه، شمس الشموس، طهران، ۱۳۸۴، ص ۱۴۷-۱۷۰؛ آیت نور، علامه طباطبائی، مشهد مقدس، ۱۴۲۷ ق، ص ۵۰۵-۵۱۸؛ شیدا، شمس الشموس، طهران، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹-۲۲۳

ب: تعبّد تام به شریعت

از دیگر شاخصه‌های این مکتب عرفانی، اعتنای فراوان به شرع مقدس است به طوریکه گاه از نگاه برخی نوعی افراط به حساب می‌آید. تمام این بزرگان در عصر خود در نهایت تعبّد به احکام شرع و احتیاط زندگی می‌نمودند و تنها راه رسیدن به لقاء الهی را ترک محرّمات و اتیان واجبات و در گام بعدی ترک مکروهات و اتیان مستحبات می‌دانستند و این مسأله یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های عرفان‌های حقیقی با عرفان‌های کاذب و تصوّف‌های باطل می‌باشد.

مرحوم آیه الله حاج ملا حسینقلی همدانی در آغاز پیام خود به برادران دینی می‌فرماید: «مخفی نماناد بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنات و تکلمات و لحظات و غیرها راهی به قرب حضرت ملک الملوک جلّ جلاله نیست و به خرافات ذوقیه اگر چه ذوق در غیر این مقام خوب است، کما [هو] دأب الجهال و الصوفیة خذلهم الله جل جلاله راه رفتن لا یوجب إلاّ بُعدا حتی شخص هر گاه ملتزم به نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد، اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار صلوات الله علیهم آورده باشد، باید بفهمد از حضرت احدیّت دور خواهد شد.»^۱

و در پایان می‌فرماید:

الحاصل لا طریق الی القرب الاّ بشرع شریف فی کلّ کلتی و جزئی^۲

و در لب اللباب می‌فرماید:

«پوشیده نماند که از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن، سالک باید در تمام امور ملازم شرع انور باشد و به قدر سر سوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید. پس اگر کسی را ببینی که دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیه شرعیه متابعت ننماید و به قدر سر سوزنی از صراط مستقیم شریعت حقه انحراف نماید، او را منافق می‌دان مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سر زند.»^۳

۱. تذکرة المتقین، ص ۱۹۰ و ۱۹۱

۲. همان، ص ۱۹۶

۳. لب اللباب، ص ۵۲

پوشیده نماند که از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن، سالک باید در تمام امور ملازم شرع انور باشد و به قدر سرسوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید. پس اگر کسی را ببینی که دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیّه شرعیّه متابعت ننماید و به قدر سرسوزنی از صراط مستقیم شریعت حقّه انحراف نماید او را منافق می‌دان مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سرزند. و اینکه از بعضی شنیده شده است که می‌گویند سالک پس از وصول به مقامات عالیّه و وصول به فیوضات ربّانیّه تکلیف از او ساقط می‌گردد سخنی است کذب و افترائی است **بس عظیم»** (رساله لب اللباب، ص ۵۲)



معمولاً افرادی که به عالم باطن و معنی بیشتر التفات دارند از التفات و توجه به عالم ظاهر و دستورات شرعی غافل شده و گاه آن را بی اهمیت می‌شمرند. بسیاری از صوفیّه که در راه خدا دارای عشق و محبت و سوز و گدازی هستند به همین آفت دچارند و به مسائل ظاهری شرع

اعتناء کافی نمی‌کنند و بدین سبب هم خودشان سیرشان کند می‌شود و هم علمای ظاهر را به طریقت عرفان بدبین می‌نمایند.

به عنوان مثال مسلم است که بلند نمودن شارب در شرع مکروه است، ولی برخی از صوفیّه بدان ملتزم هستند و یا معلوم است که اهل بیت علیهم السلام برای تقرب به خدا هرگز از موسیقی استفاده ننموده و آن را حرام و یا مکروه می‌شمرده اند؛ ولی برخی از صوفیّه با ساز و آواز انس کاملی داشته و از آن برای تقرب به خدا در مجالس استفاده می‌نمایند.

ج: عشق و محبت

در این مکتب محرک سالک به سوی خداوند متعال عشق و محبت به خداوند است که به تبع آن عشق و ارادت به رسول خدا و اوصیای وی صلوات الله علیهم در نفس سالک

محقق می‌گردد و در مرتبه بعد محبت و ارادت به هر موجودی از حیث ارتباطش با خداوند پیدا می‌نماید.^۱

بر خلاف برخی مکاتب اخلاقی که صرفاً به مجموعه‌ای از دستورات شرعی و آداب ظاهری ملتزم می‌باشند و در پیوندگان آن طرق اثری از شور و شیدایی و عشق دیده نمی‌شود، در جای جای آثار باقی مانده از این مکتب، با الفاظ عشق و محبت مواجه می‌شویم و سیره این بزرگان نیز - که در تراجم منعکس شده است - از حالات عاشقانه نسبت به حضرت حق متعال و اولیای وی مشحون است و روی همین جهت بزرگان این طریقه، انس بسیار زیادی با غزلیات و اشعار عاشقانه عارفان بالله دارند و تألیفات و مکاتبات ایشان از اشعار خواجه حافظ و مغربی و ابن‌فارض و دیگران پر می‌باشد و عده‌ای از ایشان خود شعر می‌سرودند و با قراءت و سرودن این اشعار مرهمی بر آتش درونی عشق خود می‌نشانند.^۲

د: ضرورت استاد

یکی از تفاوت‌های اساسی طریق عرفان با اخلاق این است که حقیقت راه عرفان، مسافرت و سیری است که سالک در آن در هر اوان در منزلی از منازل راه قرار می‌گیرد و باید خود را با آثار و لوازم آن منزل و آن عالم منطبق نماید. ورود و اردات مختلف در هر مرحله و اختلاف خود نفوس سبب می‌شود که بسیاری از بایدها و نبایدهای راه سلوک، دارای ضابطه کلی نباشد و نمی‌توان آن را با یک قاعده کلی و فراگیر در کتابی نوشت و همگان را به آن ارجاع داد؛ بلکه محتاج استادی خبیر و راهنمایی آگاه از منازل و حالات نفوس است که در هر مرحله راه را نشان دهد. سیره مرحوم آخوند حاج ملاحسینقلی همدانی و شاگردان ایشان چنین بوده که علاوه بر ارائه دستورات کلی و ارشادات عمومی، از نفوس دستگیری نموده و به هر کس به حسب ظرف خود، دستورات شخصی می‌دادند که در همه شرح حالها به تفصیل آمده است.^۳

۱. آخوند حاج ملاحسینقلی همدانی، تذکرة المتقین، ص ۱۹۴ - ۱۹۶؛ لب اللباب، ص ۱۱۵ - ۱۱۶ و ص ۳۱
 ۲. برای مشاهده نمونه‌هایی از این حالات و کلمات رک: شیخ مناجاتیان، مهر خوبان، قم، ۱۳۸۲، ص ۵۸؛ تذکرة المتقین، ص ۷۳، ص ۱۶۰ - ۱۶۳؛ توحید علمی و عینی، حکمت، طهران، ۱۴۱۰ ق، ص ۲۲؛ عطش، ص ۵۳؛ روح مجرّد، ص ۵۷۴؛ دلشده، ص ۴۱ - ۴۹
 ۳. در مورد مرحوم حاج ملاحسینقلی رک: ملاحسینقلی کیوان قزوینی، راز گشا، راه نیکان، طهران، ۱۳۸۶، ص ۱۵۶ - ۱۵۹؛ نامه مرحوم ملکی تبریزی به مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، لقاء الله، ص ۲۶۹ - ۲۷۲

علاوه بر این راهنمایی‌ها که از آن به هدایت تشریحی استاد تعبیر می‌شود، اساتید این سلسله با تصرف و عنایت باطنی خود نیز به تربیت و رشد شاگردان می‌پرداخته‌اند و شاگرد از هدایت تکوینی ایشان نیز برخوردار بوده است و چنانکه همه موجودات به واسطه نفس امام از خداوند استفاضه می‌نمایند، و با توجه به امام علیه السلام بهره‌شان از فیوضات ربانی بیشتر می‌گردد، شاگرد با عنایت استاد، بهره‌اش از فیوضات نازل از نفس امام علیه السلام بیشتر می‌گردد.

«از مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رضوان الله علیه نقل است که... می‌فرموده‌اند: روزی استاد به من فرمود که: مقام تربیت فلان شاگرد به عهده شماست. آن شاگرد همّتی فراوان داشت و عزمی راسخ. مدّت شش سال در مراقبت و مجاهدت کوشش نمود تا به مقامی رسید که قابلیت محضه بود برای ادراک و تجرّد نفس، خواستم این سالک راه سعادت به دست استاد بدین فیض نائل و به این خلعت الهیه محلّع گردد. او را با خود به خانه استاد بردم و پس از عرض مطلوب، استاد فرمودند: اینکه چیزی نیست و فوراً با دست خود اشاره کردند و فرمودند: تجرّد مثل اینست. آن شاگرد می‌گفت: فوراً دیدم که من از بدنم جدا شده‌ام و در کنار خود موجودی را مانند خود مشاهده می‌کنم.»^۱

به جهت همین اهمّیت استاد در هدایت تکوینی و هدایت تشریحی است که مرحوم قاضی فرموده‌اند:

«چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذرانند تا پیدا نماید ارزش دارد».^۲

ه: همراهی مراقبه و فکر و ذکر

مراقبه از کلماتی است که بر زبان بسیاری از مدعیان عرفان‌های نوظهور متداول است و حتی گاه با این نام کتاب تألیف می‌شود. در مکتب عرفانی عرفای نجف نیز مراقبه از ارکان طی طریق است و دارای مراتبی است که به حسب حال سالک مختلف است.^۳ تفاوت اصلی مراقبه در این مکتب با عرفان‌های کاذب این است که پایه مراقبه در این روش،

۱. لب اللباب، ص ۳۳

۲. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۹۶

۳. تذکره المتقین، ص ۵۳-۵۴؛ لب اللباب، ص ۱۱۴

کشیک کشیدن نفس است از انجام عملی بر خلاف رضای خداوند و از توجه به غیر او که موجب تحصیل محبت الهی می‌گردد، نه صرف مراقبت از ترک برخی امور و انجام برخی، بدون توجه به خداوند که موجب قوت انانیت و استکبار و تقویت نفس و احساس استقلال می‌گیرد.

بر خلاف برخی عرفان‌های نو ظهور که مردم را به جلساتی مشتمل بر ذکر و گاه فکر - بدون ریاضت و مراقبه قلبی و رفتاری در طول شبانه روز - دعوت می‌کنند، از دید این مکتب تا مراقبه تام نسبت به ترک معاصی نباشد، ذکر و فکر اثر نمی‌نماید؛ مرحوم حاج ملا حسینقلی همدانی می‌فرماید:

«اگر بی مراقبت مشغول به ذکر و فکر شود، بی فایده خواهد بود، اگر چه حال هم بیاورد، چرا که آن حال دوام پیدا نخواهد کرد، گول حالی را که ذکر بیاورد بی مراقبه نباید خورد.»^۱

به همین منوال فکر و توجه به نفس نیز در این مکتب، همواره ملازم ذکر و یاد خداوند و در رتبه پس از آن است و به تعبیری توجه به دل همواره همراه توجه به دلبر می‌باشد. در مقابل، در برخی مکاتب انواعی از توجه به نفس و تمرکز و سکوت وجود دارد که منهای ذکر و یاد خداوند است و به جای اینکه به ادراک فقر و نیستی نفس منجر شود و مفتاح معرفت خداوند گردد، موجب استکبار و دوری از خداوند می‌گردد.

مرحوم آیه الله حاج سید احمد کربلائی فرماید:

«کمال اهتمام طالب بعد از توجه به حضرت حق جل و علا که تعبیر از آن به ذکر است معرفت قلب و نفس است که تعبیر می‌شود به تفکر در نفس که: من عرف نفسه فقد عرف ربه و ﴿فی انفسکم افلا تبصرون﴾ و ﴿سنریم اایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم آتة الحق﴾ لهذا طالب حق را به غیر از دل و دلبر کاری نیست.»^۲

و - رفیق و مدارا

در بسیاری از مکاتب تربیتی به جهت کامل نبودن استاد، از دستوراتی مشتقت بار استفاده می‌شود، و در حقیقت استاد به علت ناتوانی از کشیدن بار شاگرد، سنگینی آن را بر دوش وی می‌اندازد. این گونه تربیت‌ها سبب می‌شود شاگرد تاب تحمل را از دست داده

۱. تذکرة المتقین، ص ۱۹۴

۲. همان، ص ۱۸۲

و یکباره از پیمودن راه سرخورده شود و گاه از در مخالفت با آن در آید و گاه به جنون و افسردگی ... دچار گردد. همچنین گاه واردات شدید در طول راه و نبود استاد کامل که این واردات را تعدیل نماید، موجب بروز شطحات از سلاک می شود. در مکتب تربیتی مرحوم آیه الحق حاج ملا حسینقلی همدانی قدس سره، به علت شرط بودن استاد کامل در سلوک و رعایت رفق و مدارا، چنین اتفاقاتی پیش نمی آید و هرگز دیده نشده که در این طریقه کسی شطحاتی بگوید.^۱

۴. آثار و لوازم مکتب نجف

گذشته از شاخصه‌هایی که در هدف و راهبرد و راهکارهای این مکتب وجود داشت، این طریقه آثار و لوازمی دارد که با طریقه‌های دیگر متفاوت است و به اختصار به برخی از آنها اشاره‌ای می‌شود:

الف: دفاع از حکمت متعالیه و عرفان محیی الدینی

یکی از لوازم این مکتب پذیرفتن نظریه عالی وحدت شخصی وجود است که پایه عرفان محیی الدینی محسوب می‌شود. بدون پذیرش این حقیقت عالی نمی‌توان از فناء و لقاء الله - که هدف این مکتب است - تفسیر صحیحی ارائه نموده و به سوی آن حرکت نمود. بزرگان مکتب نجف به حقیقت وحدت حقه پروردگار معتقد بوده و از آن دفاع می‌نموده‌اند. بخش مهمی از مکاتبات مرحوم آیه الله حاج سید احمد کربلانی و آیه الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی در راستای اثبات همین حقیقت عالی است. بر همین اساس بزرگان این مکتب با آثار عرفای بزرگی همچون محیی الدین، صدرالدین قونوی، ابن فارض، مولوی، سید حیدر آملی مخالفتی نمی‌نمودند و حوزه‌های درس و تدریس این گونه کتب در میانشان متداول بوده است و گاه به شدت از این بزرگان دفاع نموده‌اند.

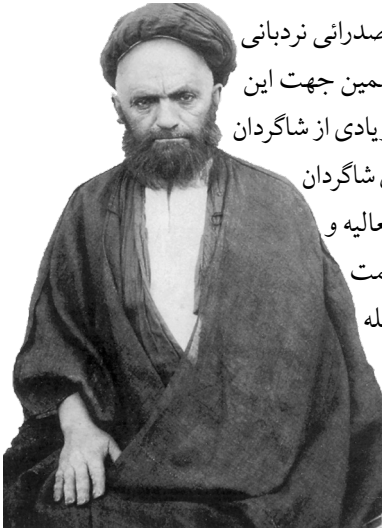
مرحوم قاضی قدس سره ابن فارض و حافظ و محیی الدین و مولوی را شیعه می‌شمردند^۲ و می‌فرموده‌اند:

«بعد از مقام عصمت و امامت، در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقائق نفسانی در حد محیی الدین نیست و کسی به او نمی‌رسد.» و نیز می‌فرموده‌اند:

۱. روح مجرد، ص ۴۶۲؛ تعلیقه رساله سیر و سلوک، ص ۱۹۵ و ۱۹۶

۲. روح مجرد، ص ۳۴۲ و ۳۴۳

«ملاصدرا هر چه دارد از محیی الدین دارد و در کنار سفره وی نشسته است»^۱.



و چون می دانیم حکمت متعالیه و فلسفه صدرائی نردبانی برای درک حقائق عالی عرفانی است، روی همین جهت این بزرگان همیشه مدافع حکمت متعالیه بوده و عده زیادی از شاگردان مرحوم حاج حسینقلی همدانی در نجف و شاگردان شاگردان ایشان در شهرهای ایران، به تدریس حکمت متعالیه و ترویج آن مشغول بوده‌اند و عمده فقهای حکمت دان در یک قرن اخیر، به نوعی به این سلسله جلیله متصل می‌شوند.

البته حکمت متعالیه از دید این بزرگان، فقط نردبانی برای درک حقائق حکمت علمی یا عرفان است و این بزرگان مبانی و اصولی دارند که بسیاری از اصول حکمت متعالیه را زیر سؤال می‌برد و لذا توقّف در آن را روا نمی‌دارند.^۲

«بعد از مقام عصمت و امامت، در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقائق نفسانی در حد محیی الدین نیست و کسی به او نمی‌رسد.» «ملا صدرا هر چه دارد از محیی الدین دارد و در کنار سفره وی نشسته است»

ب - علم و فقاہت

بر خلاف برخی از فرق تصوف، بزرگان این نحله، به علت تعبد تام به شریعت و تأکید شرع اقدس بر تحصیل علم، عنایت بسیار زیادی به تحصیل علم و دانش دارند و روی همین جهت، غالب عرفای این طریقه، از مجتهدین بزرگ^۳ و عده‌ای از مراجع تقلید عصر خود محسوب می‌شوند همچون: آیات عظام حاج سید احمد کربلائی، سید حسن

۱. احیاء گر عرفان، پازینه، طهران، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰، به نقل از حضرت علامه حسن زاده آملی مد ظلّه

۲. به عنوان نمونه رک: آیه الله حاج سید احمد کربلائی، توحید علمی و عینی، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ علامه طباطبائی، الرسائل التوحیدیه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ ق، ص ۲۱

۳. چلچراغ سالکان، ص ۳۵ - ۳۷

صدر، سید جمال الدین گلپایگانی و شیخ محمد تقی بهجت فومنی قدس الله أَسرارهم. همچنین علم آموزی در این نحله - بر خلاف برخی از فرق تصوّف - منحصر در حکمت و کلام و تفسیر نیست، بلکه به علوم غیر معرفتی همچون رجال و فقه و اصول نیز عنایت خاصی دارند که از تاریخ و آثار برجای مانده ایشان روشن است. البته فقه این بزرگان در عین تعبد محض با عرفان آمیخته است و لذا تفاوت‌هایی در برخی از اصول مبانی با فقه غیر عرفانی دارد. نه عرفان بی فقه را تأیید می‌کنند و نه فقه بی عرفان را؛ چنانکه از مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نقل شده که در پاسخ اعتراض برخی به طرح مباحث عرفانی اخلاقی در آغاز درس، در حالی که دستهایشان را به دو طرف باز می‌کردند می‌فرمودند:



«تمام مشکلات ما از وقتی شروع شد که عرفان و فقه از هم این طوری جدا شد.»^۱

و علامه طهرانی می‌فرموده اند: «فقه و عرفان چون شیر و شکر به هم آمیخته‌اند (فقه خالی از عرفان از حقیقت فقه به دور است).»^۲

فقه و عرفان چون شیر و شکر به هم آمیخته‌اند و فقه خالی از عرفان از حقیقت فقه به دور است.

بر اساس همین احترام به علم و فقاہت، فقهاء و علماء نیز در این روش احترام فراوان دارند، گرچه از کسانی باشند که غیر از علوم ظاهری بهره‌ای از علم نداشته باشند. مرحوم بهاری در بیان شروط طالب معرفت می‌فرماید:

«وَأَنْ يَكُونَ مَعْظَمًا لِلْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ، خَدَا رَا حَقِيرَ نَشْمَارِد، اُولَ عِيْبِي كَه سَالِكٍ يَبْدَا كُنْد، اَنْ اَسْت كَه عِلْمَاءَ ظَاهِر بِيْش اُو حَقِير و كُوجِكُ كَرْد.»^۲

۱. شیخ مناجاتیان، ص ۹۰

۲. تذکرة المتقین، ص ۱۲۷

ج. حضور در عرصه اجتماع

عرفان عرفای نجف چون برخاسته از متن شریعت است، به همان مقدار که در شرع تشویق به حضور در عرصه اجتماع شده است، این بزرگان نیز در عرصه اجتماع حضور می‌یابند و عزلت در این روش به معنای عزلت قلبی در همه حالات و عزلت جسمی در مواردی که در شرع رجحان دارد، است.

روی همین جهت تربیت شدگان این مکتب هر جا که وظیفه خود را حضور در عرصه‌های اجتماعی تشخیص داده‌اند، کوتاهی نکرده و حتی تا مرز شهادت پیش رفته‌اند. از طبقه شاگردان خود مرحوم آخوند حاج ملا حسینقلی می‌توان به مرحوم آیه الله سید محمد سعید حَبّوبی، فرمانده جنگ عراق در مقابل انگلستان، آیه الله سید عبدالحسین لاری، مؤسس حکومت اسلامی در جنوب ایران، آیه الله شیخ محمد باقر بهاری و سید جمال الدین اسدآبادی^۱..... اشاره نمود.^۲

د: نداشتن سلسله و آداب خاص

بزرگان این نحله، به علت تعبد به شرع مقدّس هیچ آداب و رسوم مخصوص خود ندارند و حتی از اذکاری که از غیر طریق شرع وارد شده باشد، استفاده نمی‌نمایند و مرحوم حاج ملا حسینقلی ذکری را که از طریق شرع وارد نشده باشد موجب دوری از خداوند می‌شمارند.^۳

ملا عباسعلی کیوان قزوینی که بسیاری از طرق عرفانی و فرق تصوّف عصر خود را بررسی نموده بر این تفاوت تأکید می‌نماید.^۴

همچنین بزرگان این سلسله از لباس و هیئت ظاهری خاصی - بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و لباس عموم مسلمانان - اجتناب می‌ورزند، چنانکه از القاب طریقتی که موجب نوعی جدائی سالک از سائر مؤمنین باشد پرهیز می‌نمایند.

۱. آقا سید جمال الدین اسدآبادی از شاگردان مرحوم حاج ملا حسینقلی همدانی بوده و مراتبی از سلوک را در محضر ایشان و رفاقت آیه الله حاج سید احمد کربلانی طی نمود ولی بعد ها از تحت تربیت ایشان خارج شده و راه مستقلی پیش گرفت و به انحرافات کشیده شد، با این حال تا آخر عمر آثار تربیتی مکتب مرحوم حاج ملا حسینقلی در او باقی بود.

۲. سفینه الجواهر فی فقه الباق، مقدمه؛ چلچراغ سالکان، ص ۴۶ - ۵۵

۳. تذکرة المتقین، ص ۱۹۱

۴. راز گشاه، ص ۱۵۷ - ۱۵۹؛ البته برخی از قضاوت‌های وی با مدارک موجود تاریخی مخالف می‌باشد.

شنیده نشده که هیچ یک از بزرگان این مسلک مکانی همچون خانقاه را خاص اعمال عبادی قرار داده و سالکین را از اجتماعات عموم مسلمانان و مساجد و مشاهد مشرفه جدا نمایند.

علاوه بر اینکه در استناد به استاد، به هیچ وجه به سلسله‌های رائج در بین صوفیه که آن را به معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منتهی می‌کنند، تکیه نمی‌نمایند و از این امر اجتناب می‌ورزند.

آقا زاده مرحوم آیه الله قاضی نقل می‌کنند:

«از پدرم پرسیدم: شما عرفان را از که أخذ کرده‌اید؟ فرمودند: از مرحوم آقا سید احمد کربلانی طهرانی. عرض کردم: او از چه کس أخذ کرده است؟ فرمودند: از مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی. عرض کردم او از چه کس؟ فرمودند: از آقا سید علی شوشتری. عرض کردم: او از چه کس؟ فرمودند: از همان مرد جولان. عرض کردم: او از چه کس؟ با تغییر فرمودند: من چه می‌دانم؟! تو می‌خواهی برای من سلسله درست بکنی؟!»^۱

باری، آنچه گذشت مجموعه‌ای از شاخصه‌ها و تفاوت‌های اصلی این مکتب تربیتی عالی است که به جرأت می‌توان گفت در تمام تاریخ مکاتب اخلاقی و عرفانی از صدر اسلام هیچ مکتبی به این جامعیت و دقت یافت نمی‌گردد و سرّ آن برخاسته بودن تمام اصول و مبانی و فروع و ظرائف آن از شرع مقدّس و کتاب و سنّت می‌باشد و با شناخت اجمالی آن، می‌توان بسیاری از طرق انحرافی را محک زد و سره را از ناسره جدا نمود.

نتیجه‌گیری

از مباحث گذشته روشن شد که مهمترین تفاوت‌های مکتب عرفانی نجف با مکتب مشابه در چهار محور هدف، شاهراه سلوک، برخی راهکارها و برخی لوازم است. هدف در این مکتب فناء و لقاء الله و شاهراه وصول به آن معرفت نفس می‌باشد و در مرحله راهکارها بر ولایت اهل بیت علیهم السلام، تعبد به شرع، عشق، استاد، رفیق و مدارا و همراهی ذکر و فکر و مراقبه تأکید می‌ورزد و دفاع از عرفان محیی‌الدینی و حکمت صدرائی، همراهی سلوک با علم و فقاہت، حضور در عرصه اجتماع و نداشتن سلسله و آداب خاص از لوازم خاص آن می‌باشد که هر یک از این امور نقطه افتراق این مکتب با برخی مکاتب دیگر است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد
و عجل فرجهم و اهلک أعدائهم

منابع مقاله:

- ۱- تذکرة المتقين، آية الله شيخ محمد بهارى، جمع آوری شيخ اسمعيل تائب تبريزی، انتشارات نهاوندى، قم، ۱۳۷۵
- ۲- لقاء الله، آية الله حاج ميرزا جواد ملكى تبريزی، انتشارات آل على، قم، ۱۳۸۸
- ۳- روح مجرد، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسینی طهرانی، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، ۱۴۱۸ ق
- ۴- الميزان، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين طباطبائی، اسماعيليان، قم، ۱۴۱۷ ق
- ۵- آيت الحق، سيّد محمد حسن قاضی، ترجمة سيّد محمد على قاضی نيا، حکمت، طهران، ۱۴۲۵
- ۶- بحار الانوار، علامه ملاً محمد باقر مجلسی، المكتبة الاسلامیة و انتشارات اسلامیه، طهران، ۱۳۶۲ ش
- ۷- لب اللباب در سير و سلوك اولوا الالباب، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسینی طهرانی، حکمت، طهران، ۱۴۱۶ ق
- ۸- شيعه، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين طباطبائی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷
- ۹- اسرار الصلوة، آية الله حاج ميرزا جواد ملكى تبريزی، مؤسسہ الاعلمی، بيروت، ۱۴۰۵ ق
- ۱۰- در محضر علامه طباطبائی، آية الله محمد حسين رخشاد، مؤسسہ فرهنگى سماء، قم، ۱۳۸۷
- ۱۱- رساله سير و سلوك منسوب به سيد بحر العلوم، علامه سيد مهدي بحر العلوم، شرح علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، مشهد، ۱۴۲۸
- ۱۲- قرب الإنسان، عبد الله بن جعفر حميرى، مؤسسہ آل البيت، قم، ۱۴۱۳ ق
- ۱۳- عطش، هيئت تحريريه مؤسسہ فرهنگى مطالعاتى شمس الشموس، مؤسسہ فرهنگى مطالعاتى شمس الشموس، تهران، ۱۳۸۳
- ۱۴- چلچراغ سالکان، محمد قنبرى، انتشارات نهاوندى، قم، ۱۳۸۱
- ۱۵- دلشده، هيئت تحريريه مؤسسہ فرهنگى مطالعاتى شمس الشموس، مؤسسہ

- فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، تهران، ۱۳۸۶
- ۱۶- الهیة، هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، تهران، ۱۳۸۴
- ۱۷- آیت نور، مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، علامه طباطبائی، مشهد مقدس، ۱۴۲۷ ق
- ۱۸- شهیدا، هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، تهران، ۱۳۸۳
- ۱۹- شیخ مناجاتیان، محمدجواد نورمحمدی، مهر خوبان، قم، ۱۳۸۲
- ۲۰- توحید علمی و عینی، آیه الله حاج سید احمد کربلائی و آیه الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی، حکمت، طهران، ۱۴۱۰ ق
- ۲۱- راز گشا، ملا عباسعلی کیوان قزوینی، راه نیکان، تهران، ۱۳۸۶
- ۲۲- احیاگر عرفان، محمد بدیعی، پازینه، تهران، ۱۳۸۴
- ۲۳- الرسائل التوحیدیة، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین طباطبائی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ ق
- ۲۴- سفینه الجواهر فی فقه الباقر، آیه الله شیخ محمد باقر بهاری همدانی، المطبعه العلمیه، قم، ۱۳۹۳
- ۲۵- الله شناسی، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، ۱۴۲۳ ق

**مشخصات (نمایندگی‌های فروش و بخش) آثار
انتشارات موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام**

ردیف	نام مرکز فروش	نام شهر و کد شهر	تلفن فروشگاه	نشانی
۱	انتشارات موسسه مطالعات	مشهد - ۰۵۱	۳۲۲۸۵۸۰۰	بین چهارراه زرینه و مقدم - کاشانی ۲۵ - دفتر انتشارات
۲	نشر معارف (پاتوق کتاب)	قم - ۰۲۵	۳۷۷۴۰۰۰۴	خ صفائیه، کوچه ۳۲ - دفتر مرکزی نشر معارف
۳	نشر معارف (پاتوق کتاب)	مشهد - ۰۵۱	۳۲۲۲۰۱۱۹	خیابان آیت الله بهجت
۴	نشر معارف (پاتوق کتاب)	تهران - ۰۲۱	۸۸۹۱۱۲۱۲	چهارراه کالج
۵	نشر معارف (پاتوق کتاب)	تهران - ۰۲۱	۶۶۹۷۹۵۰۸	خیابان انقلاب - کوچه اسکو
۶	نشر معارف (پاتوق کتاب)	شیراز - ۰۷۱	۳۲۳۴۴۶۱۴	خ شهید ققیه‌ی - نیش خ معدل
۷	نشر معارف (پاتوق کتاب)	کرمانشاه - ۰۸۳	۳۷۲۳۸۴۱۱	چهارراه مدرس - خ پزشکان - پلاک ۲۲
۸	نشر معارف (پاتوق کتاب)	شهرکرد - ۰۳۸	۳۲۲۴۳۲۲۲	خ ولی عصر - بالاتر از سه راه سینما
۹	نشر معارف (پاتوق کتاب)	اصفهان - ۰۳۱	۳۳۳۷۱۶۹۲	چهارراه تختی - خ مسجد سید - روبروی بانک صادرات
۱۰	نشر معارف (پاتوق کتاب)	بندرعباس - ۰۷۶	۳۳۶۱۷۵۵۷	خ دانشگاه - جنب موسسه اعتباری عسکریه - پاساژ کاکتوس
۱۱	نشر معارف (پاتوق کتاب)	کرمان - ۰۳۴	۳۲۲۳۱۴۶۶	خ مطهری - بین مطهری ۵۴ و ۵۶
۱۲	نشر معارف (پاتوق کتاب)	قزوین - ۰۲۸	۳۳۳۶۲۸۰۶	چهارراه بنیاد شهید - روبروی بانک سپه
۱۳	نشر معارف (پاتوق کتاب)	اردبیل - ۰۴۵	۳۳۲۶۰۳۱۴	سه راه دانش - خیابان اسماعیل بیگ - جنب بانک ایران زمین
۱۴	نشر معارف (پاتوق کتاب)	اهواز - ۰۶۱	۳۲۲۳۸۰۰۰	خیابان نادری - پلاک ۶۷
۱۵	نشر معارف (پاتوق کتاب)	رشت - ۰۱۳	۳۳۳۱۰۱۷۴	خیابان امام خمینی ^(ره) - روبروی بانک رفاه
۱۶	نشر معارف (پاتوق کتاب)	ساری - ۰۱۱	۳۳۲۵۳۰۲۰	میدان شهدا - خیابان ۱۸ دی - روبروی مسجد امام حسین ^(ع)
۱۷	نشر معارف (پاتوق کتاب)	بیرجند - ۰۵۶	۳۲۴۲۰۰۷۸	خیابان پاسداران - نیش پاسداران ۱۹ - پلاک ۵۴
۱۸	نشر معارف (پاتوق کتاب)	بوشهر - ۰۷۷	۳۳۳۳۶۰۱۸	جنب حوزه علمیه - کتابسرای باران
۱۹	نشر معارف (پاتوق کتاب)	تبریز - ۰۴۱	۳۳۶۸۷۳۱۱	چهارراه آبرسانی، جنب مسجد طوبی
۲۰	نشر معارف (پاتوق کتاب)	ارومیه - ۰۴۴	۳۲۲۵۴۶۴۱	خیابان دانش ۲ - نرسیده به باکری - جنب فروشگاه کوروش
۲۱	نشر معارف (پاتوق کتاب)	ایلام - ۰۸۴	۰۹۱۰۷۷۵۵۱۸۸	خیابان ولایت (خ مسجد والی) - ساختمان سابق بانک قوامین
۲۲	نشر معارف (پاتوق کتاب)	زنجان - ۰۲۴	۳۳۳۶۶۴۲۵	خیابان امام - جنب امامزاده سید ابراهیم ^(ع)

۳۳	نشر معارف (پاتوق کتاب)	کرج - ۰۲۶	۳۴۴۸۶۲۵۷	چهارراه طالقانی - جنب هلال احمر - ساختمان دی - طبقه زیرزمین
۳۴	نشر معارف (پاتوق کتاب)	اراک - ۰۸۶	۳۲۲۲۹۰۳۸	خ امام خمینی ^(۹) - خیابان میرزای شیرازی (مسجد سیدها) - حوزه علمیه
۳۵	نشر معارف (پاتوق کتاب)	گرگان - ۰۱۷	۳۲۲۳۷۸۸۰	مقابل پارک شهر - کوچه بوعلی
۳۶	نشر معارف (پاتوق کتاب)	خرم آباد -	۰۹۱۰۷۷۵۵۱۷۴	خیابان شهید مطهری - سه راه اول - روبروی بانک صادرات
۳۷	نشر معارف (پاتوق کتاب)	بجنورد -	۰۹۳۷۳۷۰۷۱۷۴	
۳۸	نشر معارف (پاتوق کتاب)	یاسوج -	۰۹۱۷۱۴۸۵۲۳۵	خیابان پزشک - بالاتر از داروخانه دکتر نیکبخت - جنب کفش ملی
۳۹	نشر معارف (پاتوق کتاب)	یزد - ۰۳۵	۳۶۲۴۰۵۵۰	بلوار منتظر قائم چهار راه فاطمی - کوچه گلشن
۳۰	فرهنگ و اندیشه (پاتوق کتاب)	قم - ۰۲۵	۳۲۹۱۷۷۲۷	بلوار جمهوری - ساختمان نهاد رهبری در دانشگاه ها
۳۱	موسسه مطالعات	ترت حیدریه - ۰۵۱	۵۲۳۱۹۸۷۱	میدان بسیج - مدرس ۳۵ - پلاک ۱
۳۲	موسسه مطالعات	قم - ۰۲۵	۳۷۸۴۲۰۵۶	خ دور شهر - کوچه ۱۸ - پلاک ۱۷۵
۳۳	موسسه مطالعات	سرخس -	۰۹۱۵۹۷۵۸۳۶۵	
۳۴	انتشارات کتاب ولایت	مشهد - ۰۵۱	۳۲۲۱۱۷۶۷	چهارراه شهدا - گنجینه کتاب - طبقه ۱ -
۳۵	انتشارات موسسه امام خمینی	قم - ۰۲۵	۳۷۸۳۲۱۹۳	خیابان صفائیه - کوچه ممتاز
۳۶	نشر پژوهشگاه علوم اسلامی	قم - ۰۲۵	۳۷۸۳۲۸۳۴	خیابان امام - نبش کوچه ۲۰
۳۷	پخش کتاب فارس کوثر	شیراز - ۰۷۱	۳۲۳۱۶۶۲۶	خیابان فردوسی - روبروی هتل آرین
۳۸	کتابسرای حکمت	اصفهان - ۰۳۱	۳۲۲۴۰۶۰۸	خیابان چهارباغ
۳۹	کتابفروشی دانشگاه مازندران	بابلسر - ۰۱۱	۳۵۲۵۰۱۰۳	خیابان پاسداران
۴۰	موسسه قرآنی شیر البرز	کرج - ۰۲۱	۳۴۶۰۰۹۲۴	۴۵ متری گلشهر - انتهای خ حسن زاده - کوچه خیارجی پ ۶
۴۱	کتاب شهر ایران قزوین	قزوین - ۰۲۸	۳۳۳۵۷۵۳۴	چهارراه عمران
۴۲	بوستان کتاب	مشهد - ۰۵۱	۳۲۲۳۳۶۷۲	چهارراه خسروی
۴۳	کتاب پردازان - معماریانی	مشهد - ۰۵۱	۳۷۱۱۲۲۱۴	توحید ۱۹۱ - پلاک ۵
۴۴	موسسه اطلاعات	تهران - ۰۲۱	۲۹۹۹۳۳۰۶	خیابان انقلاب - روبروی درب اصلی دانشگاه
۴۵	شرکت محصولات فرهنگی ترنج	تهران - ۰۲۱	۶۶۹۷۴۰۵۲	انقلاب - خ ۱۲ فروردین - خ شهدای ژاندارمری - ش ۱۴۰